

پهنگا

سال بیست و یکم

شماره سوم

خرداد ۱۳۴۷

صفر - ربیع الاولی ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۷

فهرست مندرجات

صفحه :

متن اصلی شاهنامه	۱۱۳
شناخت ملل	۱۱۸
برهنه سرمست	۱۲۴
گل مژه	۱۲۵
فردوسی و شعر او	۱۲۷ ✓
جزر و مد سیاست ..	۱۳۳
چند هفته در کشور اردن	۱۴۱
ثنای سنا	۱۵۱
گشتی در خاک یزد	۱۵۲
باز	۱۵۹
آموزش و پرورش	۱۶۰
احتجاجات و سؤالات - کتاب و کتاب خوانان	۱۶۲
حبیب یغمائی :	
مرحوم دکتر شادمان :	
فریدون توللی :	
دکتر نصره الله کاسمی :	
سید محمد علی جمالزاده :	
دکتر باستانی پاریزی :	
دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه :	
جمشید امیر بختیار :	
ایرج افشار :	
زبیده صدیقی :	
ازبر نامه :	

یغما

سال بیست و یکم

شماره سوم

خرداد ۱۳۴۷

صفر - ربیع الاولی ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۷

فهرست مندرجات

صفحه :

متن اصلی شاهنامه	۱۱۳	: حبیب یغمائی
شناخت ملل	۱۱۸	: مرحوم دکتر شادمان
برهنه سرمست	۱۲۴	: فریدون توللی
گل مژه	۱۲۵	: دکتر نصره الله کاسمی
فردوسی و شعر او	۱۲۷	: سید محمد علی جمالزاده
جزر و مد سیاست ..	۱۳۳	: دکتر باستانی یاریزی
چند هفته در کشور اردن	۱۴۱	: دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه
ثنای سنا	۱۵۱	: جمشید امیر بختیار
گشتی در خاک یزد	۱۵۲	: ایرج افشار
باز	۱۵۹	: زبیده صدیقی
آموزش و پرورش	۱۶۰	: از برنامه
احتجاجات و سؤالات - کتاب و کتاب خوانان	۱۶۲	

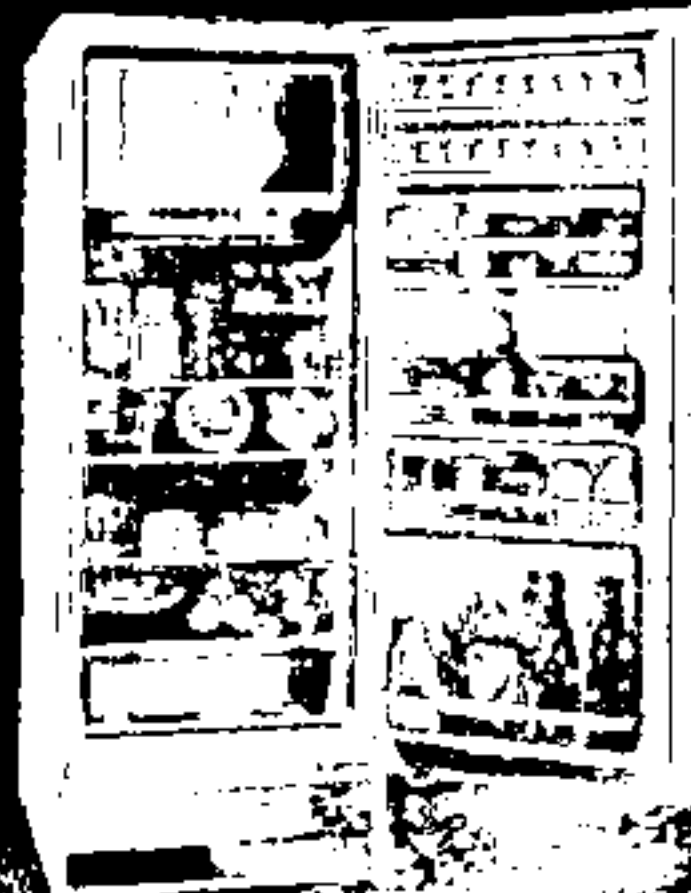
۶۴۰۰ نفر ارمسال مسموم شدند

مسمومیت های غذائی و دارویی در ایران
بسیار زیاد است و در این میان
در شهرستان خراسان

در تابستان استفاده از یخچال
بک ضرورت حیاتی است. غذاهای
مختلف و حتی میوه ها اگر قرار
باشد چند سانی نگهداری شود،
بهرتر آنست که در یخچال قرار
داده شود.

آمار فوق قطع مربوط به سه ماهه اول سال ۲۶
است و در این آمار مسمومین غذائی بیمارستانهای
خصوصی و بیمارستانهای دولتی دیگر بحساب
نیامده است.

فراموش نکنید که تابستان نزدیک است
و یخچال ممتاز اوج همه جا در دسترس شماست



شاهنامه

شماره مسلسل ۲۳۶

سال بیست و یکم

خرداد ماه ۱۳۴۷

شماره سوم

متن اصلی شاهنامه از بین رفته است!

کتابی پراز اشتباه!

هر کس این عنوان را با خطی بسیار درشت در روزنامه‌ای که معروف‌ترین روزنامه‌های ایران است ناگهان ملاحظه کند، چنین می‌پندارد که متن شاهنامه‌ای که امروز در دست ماست و بنای تاریخ افسانه‌ای ایران بر پایه آن نهاده شده، و زبان و فرهنگ ما را بنیانی استوار و رکنی عظیم است دیگرگون و مجعول است و شاهنامه‌ای نیست که فردوسی طوسی ساخته و پرداخته است.

درست است که عنوانی جالب و چشم‌گیر، بر موضوعی نهادن و مطالبی بی‌ارج و بی‌بها را مهم و با ارزش جلوه دادن از فنون روزنامه نگاری است، اما بکار بردن این هنر اگر در مطالب و اخبار روزانه و مباحث تبلیغاتی روا باشد در دقایق ادبی و نکات تحقیقی خطاست، خاصه اگر به افتخارات ملی لطمه زند و ذهن طبقات متوسط بی‌اطلاع را مشوش سازد.

متن اصلی شاهنامه چرا از میان رفته باشد؟ مگر فردوسی جز این شاهنامه‌ای

ساخته است که ما را از آن خبر نیست؟ مگر این شاهنامه‌ای که هست، جز از فردوسی از دیگری است؟ مگر نظر این است که ما بدست خود تیشه بر ریشه ملیت خود بزنیم و فردوسی و شاهنامه‌اش را تخطئه کنیم؟

چند روز پیش یکی از فضلا، برافروخته، به دفتر مجله درآمد و اعلام کرد که آیا متن شاهنامه فردوسی از بین رفته؟ پرسشی شگفت آور بود و چون تعجب مرا دریافت، گفتم از خیابان می‌گذشتم چشمم به روزنامه افتاد که با خطی بسیار درشت چنین عنوانی داشت. وقتی شك و تردید، مردی فاضل را به پرسش برانگیزد، در کسانی که اهل اطلاع و تحقیق نیستند چه تأثیر خواهد بخشید؟ تأثیری سخت ناگوار و خطرناک.

بعد از این عنوان که در صدر مقاله است کتابی پرازاشتبه‌آه عنوانی دیگر است که در ضمن مقاله آمده، گویا برای این که فارسی‌دانان را بیشتر بجوشانند و بسوزانند، و آنچه تأسف و تأثر را بحد کمال می‌رساند این است که این تیترهای جالب را خبرنگار روزنامه انتخاب فرموده است نه گوینده مطلب.

موضوع بحث این است که خبرنگار روزنامه با آقای پروفیسور رستم علی‌اف که به کنگره باستان‌شناسی ایران دعوت شده، مصاحبه‌ای کرده و آقای پروفیسور در باره شاهنامه فردوسی عقایدی ابراز فرموده و خبرنگار برای این که مطلبی تازه، و با اصطلاح خبری داغ، تحویل روزنامه بدهد این عناوین زننده را انتخاب یا جعل کرده است و گر نه امکان عقلی ندارد که دانشمندی محقق عبارتی چونین ناروا و ناهنجار بزبان آورد.

خلاصه گفته آقای پروفیسور علی‌اف که در روزنامه درج شده این است که :

— تعداد ابیات شاهنامه از پنجاه و پنج هزار متجاوز نیست ولی اکنون در نسخ معمولی که بدسترس ماست به صدهزار رسیده است.

— چاپ ترنر ما کان خالی از تحریفات نیست.

— متن ژول مول فرانسوی صحیح‌تر و اصیل‌تر از متنی است که قبلاً به چاپ رسیده ولی در نتیجه تحقیقات دانشمندان معلوم شده که این متن نیز کاملاً اصیل نیست.

— ولرس آلمانی با مقایسه چاپ ما کان و مهل و ضبط اختلافات آنها در صدد

بوده متنی دیگر تهیه کند ولی توفیق اتمام آن را نیافته است.

- در ایران شاهنامه‌ای با مآخذی اصیل بچاپ نرسیده است.

- در سال ۱۹۵۰ دانشمند فقید روسی برتلس و گروهی از ایران شناسان اتحاد

جماهیر شوروی از روی چند نسخه معتبر که قدیم تر آنها در سال ۶۷۵ هجری کتابت شده و در موزه بریتانیا نگهداری می شود، و نسخه دیگر که در سال ۷۲۲ هجری استنساخ شده و در کتابخانه عمومی لنین گراد محفوظ است به تصحیح شاهنامه همت گماشتند و تا کنون به اهتمام دانشمندان شوروی شش جلد متن تصحیح شده شاهنامه انتشار یافته است.

این بود خلاصه عقاید جناب پروفیسور علی اف که تقریباً پذیرفتنی است.

- در این که در بعضی از شاهنامه‌ها ملحقات شعری کم و بیش هست، انکاری نیست.

از جمله بسیاری از ابیات گرشاسپ نامه اسدی طوسی در شاهنامه درج شده (شماره این ابیات را یادداشت کرده‌ام)، و همچنین از دیگران، ولی این ملحقات به اصالت شاهنامه لطمه نمی زند چه با توجهی دقیق و با استقصائی تمام، آنان که بزبان فردوسی آشنا نیستند می توانند آن اشعار را از شاهنامه بیرون برند. از فواید اساسی متونی که دانشمندان ایران شناس بچاپ رسانده اند و می رسانند یکی همین است که با مقابله آن نسخه‌ها اشعار الحاقی را آسان تر می توان دور ریخت.

- اما این که اشعار شاهنامه به صد هزار رسیده اغراقی است عجیب مگر اینکه ملحقات جمشید نامه (که بیشترش از اسدی طوسی است) و داستان‌های كك كوهزاد وبرزو و سوسن رامشگر را... بنام فردوسی در آورند، و شخص باید به زبان و ادب فارسی بسیار نا آشنا و بیگانه باشد که این منظومه‌ها را از فردوسی بداند که این بیت نمونه‌ای از آن است:

مرا سال بگذشته از چارصد ندیدم چنین مرد روز نبرد

جز این منظومه‌ها که قطعاً از فردوسی نیست اشعار الحاقی که مورد شك و

تردید می تواند بود از سه چهار هزار در نمی گذرد و معلوم هم نیست که همه اش الحاقی باشد زیرا مسلم است که فردوسی چند بار کتاب خود را مرور کرده و شاید بعداً ابیاتی در بعضی از داستان‌ها افزوده باشد. مثلاً اشعار حماسی گیلو خطاب به پیران و یسه در هنگامی که کیخسرو را از مرز توران می گذراند و نسخه شوروی آن را از ملحقات

دانسته به ظن قریب به یقین از خود فردوسی است ، اما ممکن است کاتب نسخه‌ای (که اکنون اساس قرار داده شده) برای اختصار حذف کرده باشد.

با تحقیق و تأمل می‌توان گفت مجموع ابیات شاهنامه از پنجاه و چند هزار بیش نیست، شعر نسنجیده و ناپخته هم بسیار کم دارد و خودش منصفانه فرموده است:

اگر باز جوئی از آن بیت بد
همانا که باشد کم از پانصد

پس هیچوقت اشعار شاهنامه به یکصد هزار نرسیده و ملحقات مشکوک هم از دو سه هزار بیش نیست که باید سخن شناسان صحت و سقم آن را تشخیص دهند .
کتابی بدین اساس و بنیان استوار چرا متنش از بین رفته باشد؟ این سخنان گمراه‌کننده نسنجیده بی‌معنی را چرا می‌زنند و چرا منتشر می‌کنند؟

- دیگر آن که چنان که جناب پروفیسور علی اف اشاره فرموده‌اند و قولی است که جملگی بر آنند با تتبعی که در نسخه‌های چاپی شاهنامه شده ، باتفاق شاهنامه‌شناسان متن ژول مهل فرانسوی از همه متونی که تا کنون چاپ و منتشر شده صحیح‌تر و دقیق‌تر و بزبان فردوسی نزدیک‌تر است ، و چنان می‌نماید نسخه‌ای که آن دانشمند بزرگوار اساس قرار داده نسخه‌ای بوده است اصیل و با ارزش ، و آن مرحوم با نهایت امانت و دقت بی‌اندک تغییر و تحریف و تصرف بچاپ رسانده و به ادب و زبان فارسی خدمتی عظیم فرموده است. خداوند تعالی او را و بانوی دانشمندش را غریق رحمت و غفران فرماید.

- نسخه‌ای هم که به‌اهتمام دانشمندان شوروی چندجلدش چاپ شده ، البته با ارزش است و دقیق است و مورد عنایت است و ایرانیان و فارسی‌زبانان جهان هر چند از این اقدام سپاسگزاری کنند از عهده شکر بر نمی‌آیند . اما بی‌اشتباه نیست ۱ و آن را

۱- بطور نمونه این بیت در شاهنامه چاپ شوروی (صفحه ششم جلد سوم) چنین ضبط

شده : اگر زندگانی بود دیر باز در این وین خرم بمانم دراز

و در صفحات آخر همین جلد پس از شرحی تقریباً مبسوط می‌گوید ...

«اگرچه «وین» در فرهنگ‌ها بمعنی انگور ثبت شده است ولی «رز» در ادبیات بمعنای انگور و تاک و تاختان و مطلق باغ استعمال شده است . پس معنای مصراع دوم بیت دهم چنین است که اگر در این تاکستان یا باغ خرم زمانی دراز بمانم یکی میوه داری بماند زمن ... (رداکتور)

این توضیح و تفسیر را ذوق سلیم نمی‌پذیرد ، زیرا در ادبیات فارسی و در شاهنامه

بهتر و صحیح تر و دقیق تر از نسخه ژول مهل نمیتوان دانست .

— و اما این که تا کنون نسخه ای معتبر و مستند از شاهنامه در ایران انتشار نیافته حقیقتی است که نمی توان بی تأسف یاد کرد . مسئول کیست ؟ مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی و دیگران بودجه تألیفاتی را که در اختیار دارند به مصارفی می رسانند و کتاب هائی را چاپ می کنند که غالباً بی ارزش و بی خواننده و بی خواهنده و بی تأثیر است اما در مورد شاهنامه که سند مالکیت ایران ، هسته زبان فارسی و مایه افتخار جاودانی بشری است خاموش می مانند ، و کاش خاموشی مطلق بود و داستان هائی از شاهنامه مملو از اغلاط و اشتباهات که موجب رسوائی است انتشار نمی یافت .

اندکی شرح نمودم غم دل ترسیدم...

بحث در موضوع شاهنامه و روش تصحیح آن مجالی بیش می خواهد ، در این جا فقط منظور تصریح این نکته است که نه متن اصلی شاهنامه از بین رفته و نه کتابی پرازشته است.

چوبش نوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه ، دلبر ، سخن اینجاست

نیز کلمه وین به معنی باغ و تاکستان نیامده و یا این بنده ندیده ام ، و فردوسی با آن لطافت طبع چنین کلمه ای ناماً نوس و ثقیل را دشوار است که انتخاب کرده باشد . به ظن قریب بیقین و شاید بطور حتم بتوان گفت که صورت شعر همان است که در نسخه های معتبر ضبط شده :

اگر زندگانی بود دیر باز در این دیر خرم بمانم دراز

و میدانیم که دیر (بفتح اول) به معنی صومعه و کلیسا و کنایه از دیاست و از این کلمه ترکیباتی ساخته اند چون : دیر تنگ ، دیر سپنجی ، دیر رندسوز ، دیر مکافات که همه به معنی دیاست .

رعایت جناس لفظی هم شده است ، و معنی هم واضح است به دو صورت ، یعنی خواه صفت و موصوف تلقی کنیم ، و خواه کلمه حرم را حال بگیریم . به (عقیده دکتر اسلامی این کلمه در هر دو مصراع «دیر» است به معنی درنگ و آن نیز وجهی است)

به هر حال هیچ طبعی نمی پذیرد که فردوسی در این بیت کلمه وین را که بمعنی انگور سیاه است و لغتی مهجور است بکار برده باشد .



مرحوم دکتر سید فخرالدین شادمان

شناخت ملل

یادداشت‌هایی ارجمند از سید جلیل دانشمند مرحوم دکتر سید فخرالدین شادمان تغمده الله بغفرانه بیادگار مانده است که دریغ بود اهل ادب و تحقیق از آن بهره‌مند نشوند. این یادداشت‌ها عجله بتدریج در مجله یغما انتشار می‌یابد تا بعداً یا قطعی کوچکتر به صورت کتابی خاص در آید. چون مقالات مسلسل معمولاً در صفحات متن چاپ می‌شود از این که در صدر مجله واقع نشد معذور و متأسف است. از توجه خاص بانوی دانشمند بزرگوار فرنگیس شادمان نهایت امتنان را دارد. مجله یغما

بنام خداوند جان و خرد
چون ملائک گو که لا علم لنا
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

فصل اول

در شناختن ملل مقصود اصلی جد و جهد نمودنست در پی بردن باوضاع و احوال و دریافت دقائق حالات و صفات امروزیین هر ملت منظور. آشنائی با روح و فکر و زبان و تمدن و فرهنگ و کیفیات زندگی مادی و معنوی يك ملت سیصد و چهارصد ساله کم اهمیت خود وقت بسیار می‌خواهد تا بشناخت کامل تحولات چند صد ساله ملل بزرگ دارای تمدن و فرهنگ عالی چه رسد. با اینهمه درس مهم این علم شیرین که آن را «شناخت ملل» میتوان نامید تحقیق دقیقست، موافق روش تحقیق علمی، در کیفیت پدید آمدن و درجه اثر بخشی و اثر پذیری تمام عوامل و یکایک پیوندهای مهمی که از آغاز تا امروزیین روز در ساخت هر ملت مؤثر افتاده است. پس کوشیدن در شناخت اوضاع و احوال فعلی ملت بی تحقیق در وقایع و حوادث بزرگ و عوامل و علائق نافذ و بهم پیوسته عملیست بیهوده. اما بحکم عقل باید عوامل مؤثرتر و پیوندهای محکمتر را مقدم داشت و شرح و وصف آنها را لازم تر شمرد.

عامل مهم شناخت ملل

باعث کوشیدن در شناختن ملتها کنجکاوی و این طبع بشریست که انسان را بر آن داشته

است که خود را در حالتها و کیفیتهای مختلف، در گروه وحشی و نیم وحشی و در خانه و در ده و شهر و در میان ملت همکشور و همسود و همزبان و همسر نوشت و هم آرزوی خویش ببیند و بکیفیات گوناگون آمیخته با حیات ملی آشنا شود. «شناخت ملل» را یکی از مظاهر مهم و شناخت انسان، باید شمرد و پیشرفت در آن آدمی را بدریافت نکته‌ها و دقیقه‌های شناختن آدمیزاد مدد می‌رساند.

هر ملت همعصر ما خلاصه و عصاره و مظهر زنده و باقی مانده قوای پایداری ملی و نمایشگاه دائم در تحول عجیبیست که از عوامل و اجزاء گوناگون، اعم از نژاد و زبان و دین و وقایع تاریخی و حوادث طبیعی بوجود آمده؛ عواملی و اجزائی که در هر عصری از اعصار عمر ملی مکان و زمان صورتی خاص باو بخشیده و صورتی که اکنون جلوه گریست صورت امر و زین اوست. اقوام و ملل بسیارند و شناخت هر يك از ایشان و تحقیق در باب روابط مختلف میان دو یا بیش از دو ملت جذبه‌ای دارد لذت بخش. هر ملتی را فردی زنده میتوان انگاشت دارای صفات خوب و بد و قوای گوناگون و مرضهای جسمی و روحی با این تفاوت که خود می‌میرد و ملت غالباً پایداریست. ملت‌هایی بوده‌اند که از میان رفته‌اند، بعضی دراز عمر و برخی کوتاه زندگی.

مللی موجودند که از مبداء ظهور ایشان خبری صحیح در دست نیست و ملت‌های دیگر هست که آغاز کارشان را بتقریب تعیین میتوان کرد. ملتی هست چهار زبانه دائم در صلح و آرامش مانند سویس، و ملتی دوزبانه پیوسته در بحث و جدال و نزاع مثل بلژیک، و ملتی دارای يك زبان شامل لهجه‌های دور از هم صاحب خطی مرکب از علائم گوناگون، هر علامتی نشان کلمه‌ای مانند ملت چین. خط چینی که بجای حرف علامت دارد هم باین علت حافظ زبان چینی شده است.

در وحدت روح و فکر و نهاد بشری شك نمیتوان کرد و اختلافی که میان افراد يك ملت و ملت‌های مختلف هست در درجه قدرت فکری و استعداد و ادراکست و این همه نیز دائم در تحولست. با اینهمه وجود ملل گوناگون را باید نتیجه تحولی طبیعی شمرد و بودن هر ملت خود بزرگترین دلیلست بر لزوم وجود آن. بر طالب شناخت ملل واجبست که بکوشد تا بداند که هر ملتی چه بوده و از چه مرحله‌ها گذشته و چها کرده و اکنون چیست و چه میکند و چه میتواند کرد.

اهمیت شناخت ملل

«شناخت ملل» موضوعیست مهم و دقیق و بمعنی وسیع آن شامل هر آن چیزیست که معرف کامل ملتی باشد اعم از روح او و فکر و زبان او و دین و مذهب و حالات و صفات او. علمی که بمدد آن باید ملل را شناخت خود در عالم علمیت جدید و بتحقیق در ایران ناموجود و موجود نمیتواند بود جز بر اثر جنبش فکر مستقل و داشتن نیت و اراده ملی برای شناختن ملت‌های دیگر.

در این کار «شناختن ملل» دائم مقایسه در میانست و هر مقایسه‌ای را مقیاسی باید. لازم می‌نماید که عقاید ملل را در باب یکدیگر نیز بدانیم. خواندن آنچه فرانسوی در حق انگلیسی و آنچه آلمانی در خصوص فرانسوی نوشته مفیدست اما کافی نیست. چرا که ما هم باید

باستقلال فکر، رای و نظری راجع بملت فرانسه و انگلیس و آلمانی و سایر ملل داشته باشیم. هم بسبب اهمیت موضوع و جدید بودنش، و هم بملت کمی وقت که در يك سال نمیتوان بیش از يك یا دو ملت را اندکی شناخت بی فایده نیست که اصول و کلیات «شناخت ملل» درج گردد تا در شناختن هرملتی بکار آید.

برملت ایرانست که باین موضوع توجه خاص نماید تا بتدریج مواد لازم برای تحقیق جمع شود و فکر و نظر جهت دریافت نکات و دقائق و شناخت صفات و صدور حکم نزدیک بحقیقت در بساب ملل، پرورده تر گردد. آندره موروا گفته و درست گفته است که هر قومی بمنزله آینه ایست که هر مسافری خود را در آن میبیند. سعی ما در شناخت ملل و مقایسه دائم ما را بحالات و صفات ما نیز آشنا تر خواهد کرد. در آخر این باب فصلی خاص هست راجع بآنچه ایران باید برای آشنائی با منابع اطلاع و جمع آوری مواد و پرورش محقق و متخصص ملت شناس و غرب شناس و طریقه و تدوین و نشر معلومات جهت استفاده ملت ایران انجام دهد.

توجه روزافزون بشناخت ملل

از چندی پیش علی الخصوص در این ایام هر ملت زنده بیدار بتناسب احتیاج و قدرت و مسائل و مشکلات و وسائل و استقلال فکر خویش در کار کوشیدنست برای کشف حالات و صفات و اوضاع و احوال واقعی ملت های دیگر. برای رسیدن بمقصود از ساده ترین روش جاسوسی و خبرچین پروردن و استعمال از افراد طبقات مختلف تا مطالعه حاصل فکر و ذوق ملی و خصایص بزرگان ملت همه بکار میرود.

آلمان که از ابتکار و فکر نو و طریقه نو کمتر هراسی دارد بعد از جنگ اول «شناخت فرهنگ» ملی را جزء مواد دروس دبیرستان های آلمان کرد تا از طریق آشنائی با فرهنگ هر ملت آن را خوبتر بشناسند، چرا که بعقیده آلمانی بمشاهده مظاهر فرهنگست که قدرت ابتکار اصیل خارجی را بهتر میتوان سنجید. در سال ۱۹۴۱ میلادی «روان شناسی ملل» را جزء دروس دانشگاهی پذیرفتند. این موضوع را از ارکان «شناخت ملل» باید شمرد و توجه خاص بآن را دلیل اهمیت این علم باید گرفت.

مثلا در این کوشش برای شناخت فرانسه ملت آلمان، گذشته از سایر مقاصد، میخواهد بخواص این Danerfranzose، این فرانسوی پاینده ثابت قدم پی ببرد، کسی که بتحول روزگار در ثباتش تغییری روی نمیکند (۱).

هم در هنگام صلح و هم در وقت جنگ آنچه بصورت اعلام نامه و رساله و کتاب و معرفی نامه در باب خلق و خوی و صفات و حالات دوست و دشمن مینویسند جزئیست قلیل از آنچه مشمول موضوع «شناخت ملل» باید شمرده شود. در امریکا و کتب مختلف برای معرفی ملل دیگر بامریکائیان نوشته شده است علی الخصوص برای کسانی که بتجارت و سیاحت یا جهت انجام دادن مأموریتی بخارج از امریکا میروند و عنوان دانستن یکی از آنها The Art of (۲) Overseamanship است.

1- P. 97 Psychologie des Peuples par Abel Miroglio

2- Harland Cleaveland and Gerlad J. Mangone

این همه را فروغ موضوع وسیع «شناخت ملل» باید گرفت و بدیهیست که بتناسب هر وقتی و مقامی و احتیاجی باید از قسمتی که مفید و لازم افتد بقدری که باید استفاده شود.

گذشته از انواع فایده که از شناختن ملل عالم میتوان برد فایده ولذت معنوی آشنائی با جمعی از هموعان که بصورت ملتی نماینده فعالیت چند قرن و چند نسل هزاران هزار همکثور هموطن همسود همزیانند خود بتخمین نمی آید از آنکه این آشنائی و این خواهندگی در طریق شناخت حقیقی ملتی یا ملتھائی منظور بر کیفیت زندگی می افزاید و آدمی را بنهادانسان و جمیع خواص آن واقفتر میکند.

در معامله سیاسی و اقتصادی و در اقتباس از تمدن و فرهنگ خارجی «شناخت ملل» تأثیر عظیم دارد و گاه بر اثر آشناشدن با روح و فکر و خصائص يك ملت در رای و نظر پیش از وقوف تحولی بزرگ نمایان میشود. اکنون که بدلیری و روح حادثه جوی ژاپونی و بصفات او بیشتر آشنائی هست ننگ شکست روس تزاری از ژاپون نه چندان عظیم می نماید که بود. چرا که اعمال بعد ملت ژاپون نیز ثابت کرد که غلبه ملت ژاپون در جنگ مذکور امری اتفاقی نبوده و با خصائص ملی ژاپونی رابطه هاداشته است. باری غرض از ذکر این مطالب بیان این نکته است که توجه خاص بموضوع جذاب شناخت ملل بحکم عقل و تدبیر و برای افزایش کیفیت زندگی و دور بودن از اشتباه و جلب منفعت و دفع مضرت لازم می نماید.

قدمت توجه بشناخت ملل

جد و جهد در شناختن ملل که اکنون بصورت شعبه ای مهم از علم درمی آید و اصول و قواعد و قوانینش مدون میشود هم از قدیمترین ایام، بحکم طبع کنجکاوبشری، در میان بوده است. آنچه در زبان فارسی و عربی و یونانی و لاتینی و ایتالیائی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی و سایر السنه مهم در باب اخلاق و آداب و خصائص ملل دوست و دشمن و دور و نزدیک نوشته شده است همه را باید مقدمات و اجزای این علم شمرد.

در شاهنامه و در «مقدمه» ابن خلدون و در کتب گوناگون راجع بحالات و صفات ملتھای مختلف نکته هاست.

در مؤلفات هرودوت راجع باقوام شرق و غرب مطالبی در جست از نوع آنچه در این ایام در کتب و صاف روح ملل یافت میشود. بقراط اختلاف مزاج و خلق و خوی اقوام را معلول عوامل طبیعت، ارتفاع زمین، درجه حرارت، مسیر و موسم باد شمرده و ساکنان نواحی مختلف را بر حسب آنها دسته دسته کرده است. موضوعی چنین مهم و جذاب از نظر بزرگانی صاحب فکر از قبیل افلاطون و ارسطو و توسیدید و دموستین دور نمانده و در نوشته های ایشان آثار کوشش در شناخت و وصف ملل نمایانست. تاسیت هم در اکثر مؤلفات خویش علی الخصوص در «آلمان» اخلاق و صفات و خصائص قوم ژرمنی را چنان خوب و دقیق بیان کرده است که این کتاب را باید از آثار معتبر قدیم در شناخت ملل شمرد. راسین که گفته اش در فرانسه بفصاحت مثلست تاسیت را بعلت قدرتش در شناخت حالات و صفات اشخاص و ملل بزرگترین نقاش اوصاف «روزگاران باستانی» Antiquité خوانده است.

ولتر و مون تس کی یوی فرانسوی و ویکو مورخ و فیلسوف ایتالیا (۱۶۶۸-۱۷۴۴) و

هر در و هگل آلمانی را از بزرگانی باید شمرد که از آثارشان برای شناخت ملل نکته های مفید بسیار میتوان بدست آورد .

مشکلات

وسعت و عظمت موضوع و کثرت و تنوع اجزاء و عوامل و رابطه موضوع با ذات و حالات و صفات و خصائص بشری کار تحقیق و مقایسه و استدلال و استنباط مطلب و شناخت واقعی ملل را سخت میکند . هم شناختن و هم موضوع درجه ها دارد ، از آشنائی با کلیات آنچه مربوطست بملتی تا سعی بلیغ در شناختن هر آنچه دانستنی است و شناختنی و از شناخت کوچکترین ملت تا شناخت گروه های مختلف مهم از قبیل اقوام زرد و آنگلو ساکسونی و عرب و اقوام عربی زبان . شك نیست که مقصود شناختن ملت نیست اما همچنانکه پی بردن بمختصات محیط در معرفت بحال هر ملت مؤثرست تأمل و تحقیق در اوضاع و احوال هر ملت در جمع گروه ملل هم اصل همتراد نیز لازم می نماید .

شناختن ملت های دیگر برای ملل بزرگ دانشمند وسیله دار دشوار است تا بملت های کم - وسیله کم سرمایه کم دانش چه رسد . کار و شناختن ، ملل لااقل دو طرف دارد یکی ملت خواهنده شناختن و دیگری ملت برگزیده از میان ملل که مطلوب شناختن اوست و در این عمل پنج حالت صورت پذیرست :

۱ - کوشش ملت مهم وسیله دار صاحب تمدن و فرهنگ عالی در شناختن ملتی چون خود . این کوشش بی حاصل نخواهد ماند و پیایداری در تحقیق دقیق شناخت آسانتر و کاملتر خواهد بود .

۲ - کوشیدن ملتی بزرگ و مهم دارای تمدن و فرهنگ عالی در شناخت ملت کوچک : این مجاهدت بتناسب اهمیت و درجه تمدن و فرهنگ ملت کوچک شناخت را سهلتر میکند . اهمیت و درجه تمدن و فرهنگ هر چه کمتر کار شناخت آسانتر میشود و احاطه بر خصائص ملی زودتر انجام میپذیرد .

۳ - سعی ملت کوچک دانشمند واصل بدرجات عالی تمدن و فرهنگ در شناخت ملت بزرگ کم اهمیت کم فرهنگ . در این کار ملت کوچک بامشکلات بسیار مقابل نخواهد شد . چرا که محیط شدن چنین ملتی کوچک بر ملتی که عدد افرادش بیشتر و تمدنش ساده تر و فرهنگش کمتر باشد کاری چندان مشکل نیست ،

۴ - جد و جهد ملت کوچک که شمه ای از صفاتش نوشته شد در شناختن ملت بزرگ مهم صاحب تمدن و فرهنگ عالی . توفیق برای ملت کوچک میسرست اما بسختی چرا که در این کار هم فکر و اراده و تمدن و فرهنگ لازمست و هم وسیله های متنوع .

۵ - کوشش ملت کم وسیله کم دانش برای شناختن ملت های دیگر . چنین ملتی نه خود را نه هیچ ملت کوچک یا بزرگ ، کم تمدن یا صاحب تمدن و فرهنگ را نمیتواند شناخت و نباید وقت و پول و فعالیت خود را در شناختن دیگران ضایع کند . چرا که شرط اول قدم پیشرفت در این کار خود شناختنست .

باری درجه شناخت تناسب مستقیم دارد با درجه پروردگی فکر و زبان و کنجکاوی و احتیاج و ضرورت و با ذوق و قدرت اراده ملتی و قوه مردم شناسی ملت خواهنده شناختن دیگران . مشکل همه در مشاهده و مطالعه و شرح و وصف خصائص ملی نیست . سختی بیشتر در

کشف عللست که همیشه پی بردن بآنها سهولت میسر نمیگردد. در این شك نیست که ملت ژاپون پیش از هر ملت شرقی بدقائق رکن مهم تمدن جدید فرهنگی یعنی تکنولوژی آشنا شد و بیان کامل این کیفیت خود مهمست و سزاوارتجسین. اما دریافت علت مهمترست و بشناخت خصائص ملی محتاجتر.

آشنائی با خصائص ملی و روح ملی نه چندان دشوارست که بوصف آید. ریمون شارل Raymond Charles در اوائل کتابش موسوم به «روح مسلمانان» Ame Musulmane امینوید چگونه میتوان موضوع نامسخرشدنی را شرح داد. بعقیده او وصف حالات روحی هرچند از تملق گوئی و استهزاء دور باشد باز غیر از جزئی از حقیقت را آشکارا نخواهد کرد. آنچه بنام «روح ملی» خوانده میشود در نظر این مؤلف خیالیست واهی.

فایف همیلتن Fyfe Hamilton نیز در کتابی موسوم به «تصور واهی خصائص ملی» Illusion of National Character مشکلات پی بردن به «روح» ملی را بیان کرده است. با اینهمه مایوس نباید بود و بحکم آنکه شناختن ملل کاریست سخت و شناخت کامل کاری نزدیک بمحال باید کوشید و بقدر ممکن با ارکان و عوامل و مظاهر آشنا شد و با سرار و رموز و دقائق و مختصات روح و فکر و زبان و هر آنچه معرف هر ملتست باید چندانکه لازم و ممکن باشد هر چه خوبتر پی برد که مالایدرك کله لایترك کله.

مشکلات را بهانه نباید آورد و از سختی نباید هراسید و سعت دامنه عرصه تحقیق و کثرت و تنوع اجزاء و عوامل و صعوبت مطالعه در مواد لازم برای تحقیق و سختی استدلال و استخراج مطلب همه را باید دلیل اهمیت موضوع و علو مقام علم شناخت ملل شمرد. بجد و جهد هم جمیع مشکلات را نمیتوان از میان برداشت. در این طریق پیشرفت کاریست بسیار دشوار باید منزل بمنزل بجانب مقصد رفت و در این راه سالک طالب معرفت در هر مرحله چیزهای دیدنی و شناختنی و مطلبهای دانستنی چندان خواهد دید و خواهد یافت که در هر مرحله بسیر در مرحله دیگر مشتاقتر خواهد شد.

آنکه از آلمان غیر از اسم چیزی ننشیده از این سرزمین چیزی نمیداند اما هوشمند فرزانه ای خواهند آشنائی با آلمان و داوطلب شناختن خلق و خوی و روح و فکر آلمانی و آنچه ساخته فکر و ذوق و فعالیت اوست بخواندن هر مقاله ای و رساله ای و کتابی و بمشاهده هر اثری، مظهر اعمال گوناگون آلمانی، از بازیچه و کتاب بچگانه تاراه و کارخانه و کلیسا و آثار گوته و کانت بمقصد که معرفت یافتن بملت آلمانست نزدیکتر میشود.

عقیده فایف همیلتن و ریمون شارل و نظایر آنان را باید بیاد داشت ولیکن این همه رساله و کتاب همه در باب معرفت روح و خوی و خلق و نفس و صفات و حالات و خصائص ملی را هم نباید از یاد برد. هم نوشته آنان را باید خواند و هم بمؤلفات امثال جفری گورر Geoffrey Gorer باید مراجعه کرد که سه کتاب تألیف کرده است با اسم «امریکائیان، تحقیق در خصائص ملی» The Americans, A Study in National Character و «مردم روسیه بزرگ تحقیقی در معرفت روح» The People of Great Russia, a Psychological Study و سومین کتاب بنام «استکشاف خصائص انگلیسی» Exploring English Character

ملل زنده بسیارند، کوچک و بزرگ، کم تمدن و متمدن و بعضی در مراحل عالی تمدن و فرهنگ و همه در حال تغییر و تحول دائم و یکایک مشمول اصول و قواعد کلی شامل اوضاع و

احوال مادی و معنوی و روحی و علمی و ادبی و هنری و اقتصادی و سیاسی مرحله‌ای که هر ملتی اکنون در آن سیر میکند، کیفیتی که معلول درجه قدرت و فرصت فعالیت و چگونگی اثر بخشی و اثر پذیری تمام عوامل و ارکان و اجزاء پرورش دهنده قوای ملیست بوسیله‌ترین معنی آنها، پیوند میان عوامل و مظاهر و تأثیر آنها یکی در دیگری و اکثراً همه در یکی و یکی در همه نیز هست و باید چگونگی تحول یکایک را در زبان و مکان مربوط به موضوع، بقدری که برای شناختن ملتی لازم و کافیست، هر چه خوبتر دانست که چه بوده است.

برای رسیدن باین مقصودست که باید از اکثر شعب علم مدد خواست و بعلمت اهمیت موضوعست که هم فعالیت در طریق شناخت ملل و هم مولفات و مصنفات گوناگون در این باب روزافزون گشته است. (نا تمام)

تقدیم به دوست و استادم دکتر مهدی حمیدی.

برهنه سرمست

پنجره بگشا که زیر نم نم باران
لطف هوا در مشام جان سحر خیز
پرده بیکسو زن ای برهنه سرمست
ریشک و نویسی بدوش و گردن دلخواه
بر چمن آسای و بوسه بازی من بین
چون بتو پیچم به حلقه حلقه بازو
دشمنت از من به دشمنی نر باید
تا چه نگارند ازو به دفتر هستی
عشق فریدون، ز بوسه‌های تو بشکفت
دشت و دمن خفته با شکوه بهاران
مستی افیون بود بکام خماران
تا که بهوش آردت خروش هزاران
گوشه چشم ارکنی به آینه داران
ای تن نغزت بهشت بوسه گساران
گنج مرادی، ولی به چنبر ماران!
در تو نگیرد اگر ستایش یاران!
آنکه نگاری نباشدش ز نگاران
چون گل افسرده از نوازش باران

فریدون توللی - دهویه : ۴۶/۷/۷

گل مژه

محمد كودك هشت ساله من طبق معمول سالانه سال گذشته تابستان را يكماه در كنار دریای مازندران بود. در روزی كه فرصت حاصل شد بنزد او رفتم اتفاقاً بواسطه گل مژه ای كه بر پلك چشم داشت نخست در تب و تاب بود و عیش مرا منقص ساخت. در بازگشت از راه هراز این شعر را ساختم و برای او فرستادم.

در كنار گل بشكفته تو، غنچه دمید
غنچه نسترنی رست و سر از خاك كشید
گر از آن گل مژه در دیده تو خار خلید
از سر هر مژه ات ریخت دوصد مروارید
كه چنان پخته و بفشرده اناری بكفید؟
نشنیدیم كه خون از دهن غنچه چكید!
شامگاهان، كه خور از چرخ پس كوه چمید
ليك در روز، كه خور بر همه جا می تابید
رشته خونی در آبی چشم تو دوید
رنگها ریخته، آبی و سیه سرخ و سپید
چون غزالی نگران كز خم صیاد رمید
حرز جان و تن تو گردد این سد سدید
بدر از این خط افسون و تورا چشم گزید؟
این بود چشم تو یا جام لبالب ز نبید؟
ز آن مرا دل به تعب در شد و در سینه تپید
آمد از چشم بد این درد و بچشم تو رسید
بهتر از آن، نه کسی دید و نه از كس بشنید
چشم نی، فتنه توبه شكی هر چه مرید

گشت يك گل مژه، بر چشم تو، ناگاه پدید
بروی نرگس شهلای تو، در فصل تموز،
گل بیخار نباشد بجهان، پس نه عجب،
دانه ای مرجان بر پلك تو آویخت و ز آن
نرگس خرم و بشكفته چشم تو چه شد
بجز این غنچه كه خونش چكد از گوشه لب
همچو نیلوفر آبی كه فراچیند گل،
رفت نیلوفر بشكفته چشم تو بخواب،
چون خط سرخ شفق در افق نیلی فام،
آزمون لوحه نقاش شدت چشم و بر آن
كه بگه باز کنی چشم و بمادر نگری
روز و شب خوانم تعوید و دمم بر تو مگر
از كجا آمد این عقرب جرار، كه رفت
این بود چشم تو یا كاسه لبریز ز خون؟
زین مرا، جان بطرب آمد و در تن بشكفت
جان من بود بلاگردان از جان تو، چون
آنهم آن چشمی كز دلبری و زیبائی،
چشم نی، آفت پیمان گسل هر چه مراد

چشمی از خلقت زیبای خدائی تفسیر ،
 چشمی اندر نگهش مضمهر ، يك عالم راز
 چشم نی ، در فلك عمر من و مادر تو ،
 بی فروغش ، همه گر روز ، بود تیره و تار
 تب ، تن نازك تو خست و به بستر افکند
 درد تا دست بر آن نرگس بیدار نهاد
 جامه صبر و شکیبائی ، مقراض مرض ،
 مرغ پر بسته اندوه ، بیام تو ، نشست ،
 گاه پیچی بخود از درد ، چومو بر آتش ،
 دست بردامن هر کس بزنی ، صیحه کشان ،
 کار بستم پی آسودن تو هر درمان ،
 غافل از آنکه دمل تا نشکافد بالطبع
 مرهم و دارو فی الفور ندارد تأثیر ،
 كودك من نکند گفته کس را باور
 در دل آرد که يك لحظه بر آرد بهبود ،
 کاش بودیم من و مادر تو کور و نبود
 جامه عافیت فردا در تن بینم
 بشکفد بارد گر نرگس چشمت ، چوبهار ،
 عاقبت بر من و بر مادر تو بخشاید
 دال و ذال اربهم آمیخت در این شعر ، چه غم

چشمی از قدرت بیچون الهی تأیید
 چشمی اندر نظرش ، خفته جهانی امید
 بشب و روز ، فروزنده چوماه و خورشید
 بی وجودش ، همه گر پاک بود زشت و پلید
 رخ چون گل بفسرد و تن چون سرو خمید
 خواب از چشم فرو بسته تو پای برید
 تا بدامن ، ز گریبان تو ، یکباره ، درید
 طائر تیز پر خنده ، ز دام تو ، پرید
 گاه لرزی بتن از رنج ، چو از بادی بید
 که رسانند مگر زود ، بر این قفل ، کلید
 که مرا بود بخاطر ز قدیم و ز جدید
 هر چه اش بیش بکاوند شود درد مزید
 گر چه درمان را این هر دو ضرور است و مفید
 بی اثر هست در این حال ، دراو و عدو و عید
 سر برونش ز گریبان ، چو شکوفه در عید
 دیده ای تا بتوانیم ترا گریان دید
 میدهم بر تو ، بجانت قسم ، امروز نوید
 بسوی گل مژه ات باد خزانی چو وزید
 آنکه بر ما ، چو تو یکتا پسری را ، بخشید
 چون حدیث تورود ، هر چه بود هست لذید

سید محمد علی جمالزاده - ژنو

فردوسی و شعر او

باتفاق اهل ادب و انصاف استاد مجتبی مینوی از محققان طراز اول ایران است و کتاب **فردوسی و شعر او** استوارترین و دقیق‌ترین تحقیقی است که در احوال و اشعار فردوسی شده است، و بحق از انجمن آثار ملی مخصوصاً از حضرت تیمسار سپهبد آقاوولی باید ممنون بود که با انتشار چنین آثاری به ادب و فرهنگ ایران خدمتی بدین پایه ارجمند تعهد می‌فرمایند.

مجلهٔ یغما در انتقاد تحسینی این تألیف بی‌مانند مجالی می‌جست و سپاس بسیار است که راهنما و پیشرو نویسندگان، استاد بزرگوار سید محمد علی جمالزاده - یسی برتر و دقیق‌تر - حق موضوع را ادا کرده، و نیز از انجمن آثار ملی سپاسی دیگر است که انتشار آن را در مجلهٔ یغما اجازت فرمود.

با اهتمام انجمن آثار ملی تألیفاتی دیگر در بارهٔ شاهنامه امسال انتشار خواهد یافت و امید است که در بارهٔ هر یک از آنها نیز جمالزاده و دیگر محققان اظهار نظر فرمایند، مگر این تألیفات و تحقیقات مواد و مقدمه‌ای باشد در چاپ شاهنامه‌ای بسیار دقیق و صحیح و معتبر و مستند. ان شاء الله،
مجلهٔ یغما

مقام محترم ریاست هیئت مدیره انجمن آثار ملی، حضرت آقای تیمسار سپهبد آقاوولی
مد ظله العالی - طهران

مقدمه

با نهایت توقیر و احترام و امتنان وصول کتاب مستطاب «فردوسی و شعر او» را بقلم فاضل و محقق محترم آقای استاد مجتبی مینوی بعرض عالی می‌رساند.
شاید انتظار داشته باشید که حسب‌المعمول چیزی در بارهٔ این کتاب بعرض برساند. این نوع اظهار نظر انتقاد نام دارد و بدبختانه بطوری که دوست گرانمایهٔ من آقای استاد احسان یارشاطر که بفکر سلیم و طبع مستقیم و استوار شناخته شده در مقالهٔ خود که «شجاعت مایهٔ کار منتقد است» عنوان دارد تشریح نموده است «در هر انتقاد پس از دانائی و انصاف آنچه مایهٔ کار منتقد است شجاعتی است که ویرا بسخن گفتن دلیر میکند اما در کشوری که مردم از دیرباز حق گفتن را اگر بر حسب آزردن خاطری شود دور از خردمندی شمرده‌اند کوشش در رایج ساختن انتقاد صریح خود را بدشواری افکندن است ۱».

۱ - «خواندنیها» (شمارهٔ ۲۷ فروردین ۱۳۴۷) بنقل از «راهنمای کتاب» (این شماره «راهنمای کتاب» هنوز برای نگارنده بژنونرسیده است).

راقم این سطور ادعای دانائی ندارد و در طی زندگانی خود زهر خامی را هم که چه بسا بصورت شجاعت جلوه مینماید مکرر چشیده است و بحکم مار گزیده از ریسمان سیاه هراسان است، زیاد رغبتی بانتقاد برایش باقی نمانده است چیزی که هست همواره تا جائی که برایش مقدور بوده سعی داشته است که زیاد از انصاف بدور نیفتد و خوشبختانه امروز بادوست دانشمند قدیمی خود آقای استاد مجتبی مینوی سروکار دارد که خود در این نوع کارها مورا سفید ساخته است و از پیشقدمان زمره اول فن انتقاد ادبی و تاریخی بشمار میرود .

چنانکه البته برخاطر شریف معلوم و آشکار است و احتیاجی بتذکر من وامثال من ندارد که نگارشات ۱ این استاد گرامی همواره دارای شش صفت و خاصیت مهم بوده و هست که هر يك از آن مزایای ششگانه بجای خود حایز اهمیت بسیار و بحق سزاوار تمجید و تکریم است .

اولا - آنچه از قلم ایشان تراوش میکند و بر ما معلوم است فصیح و سلیس است و از لحاظ قواعد لسانی و قوانین صرف و نحوی درست و استوار است و بخوبی میتواند برای جوانان امروزی ما که بدبختانه چه بسا در نوشتن فارسی چنانکه شاید و باید از عهده بر نمیآیند نمونه و سرمشق باشد .

دوم - در تحریرات معزی الیه بطور عموم مطالب و معانی مستند و منطقی است بطوریکه اگر خواننده بی غرض و با انصاف باشد سرانجام آنها را می پذیرد و زیاد برای اوجای بحث و ایراد باقی نمی ماند .

سوم - چون فکر و رأی و نظر آقای استاد مینوی بطور عموم نتیجه يك سلسله استدلالهای ذهنی است و از زمین تفکر و دقت و مطالعه دامنهدار و عمیق روئیده و سر بر آورده است و بآسانی بر خواننده مشهود میگردد که سرسری و سطحی و باصطلاح « دیمی » نیست و رسیده صغری و کبراهای ممتد دقیق است و ازین لحاظ باصطلاح ما اصفهانها میتوان گفت که سق استاد را با منطق برداشته اند عموماً مؤثر واقع میگردد و بی نتیجه و بی حاصل نمی ماند .

چهارم - مقدار معتنا بهی از نظریات و عقاید و آرائی که در مقالات و رساله ها و تألیفات دیگر ایشان مذکور گردیده است جنبه شخصی و صبغه اختصاصی و اجتهاد دارد و تقلیدی نیست که « چون بصریها چنین گفته اند ما نیز چنین گوئیم » باشد و بقول فرنگیها میتوان مینوی را رویهمرفته « نن کنفر میست ۲ » توصیف نمائیم یعنی راه خودش را میرود و حرف خودش را میزند و بی ادبی میشود خر خودش را میراند و چندان اعتنائی باقوال و آراء رایج و بی اساس ندارد و ازینرو ناچار مخالفینی برای خود می تراشد چیزی که هست البته هر کس بخواهد بت شکن و کاسر الاصنام باشد و درصدد برآید که پرده زیان بخش وهم و پندار را از جلودیدگان ما برطرف سازد و حقایق و معانی علمی و تاریخی و ادبی تازه و بی سابقه ای (یا کم سابقه ای) را بر ما معلوم و مکشوف سازد ناچار مخالفینی پیدا خواهد کرد ولی در این نوع موارد باید گفته

۱ - جمع بستن کلمه فارسی بعربی کار خوبی نیست ولی این کلمه باندازه ای از مدتها بدینطرف معمول و مرسوم گردیده است که بصورت يك کلمه فارسی درآمده است و نباید زیاد در استعمال آن تردیدی بخود راه داد .

آن حکیم فرنگی را بخاطر آورد که فرموده « بیچاره کسی که در این دنیا هیچ دشمن و مخالفی نداشته و همه دوست او باشند ».

پ.جم - آثار قلمی استاد مینوی عموماً آموزنده و کاشف عوالم تازه‌ایست که بر بسیاری از خوانندگان مجهول و مستور بوده است و لهذا حکم خوان فیضی را دارد که ولو پاره‌ای از غذاهای آن تلخ و گاهی ناگوار هم باشد همواره مقوی و آموزنده و جان‌پرور است.

ششم - صفت شجاعت و شهامت قلمی مینوی نیز مستوجب تحسین است و اگر ما معتقد باشیم (چنانکه راقم این سطور بطور جزم و یقین اطمینان و اعتقاد و ایمان دارد) که برای اصلاح جامعه گفتار و پند و اندرز بمراتب کمتر از کردار و رفتار مؤثر است و بدون هیچ شك و تردیدی « دوصد گفته چون نیم کردار نیست » و در زمینه اخلاق جوانان ما (و البته پیران هم) احتیاج مبرم به سرمشق و نمونه دارند وجود اشخاصی چون استاد مینوی را باید مؤثر و مغتنم شمرد و حتی چنانکه گاهی بگوش میرسد اگر احیاناً پاره‌ای خشونت‌ها در بیان و بنان ایشان مشاهده گردد باید آنرا زائیده تندی احساسات و غلیان وحدت عواطف ایشان بحساب آورد و زیاد ایرادی برایشان وارد نساخت که کاسنی و لوتلخ باشد از بوستان است .

پس از این مقدمه شاید دیگر لزومی نداشته باشد که بگویم از دریافت داشتن چنین کتابی بسیار ممنونم و آرزو میکنم که « انجمن آثار ملی » ، « هر روز در کارهای سودمند و پرارزش خود توفیق بیشتری داشته باشد »

قسمت اول

« در کتاب « فردوسی و شعر او » در فصل اول (صفحه ۱۲) این عبارت :

« بعضی از متأخرین در صدد برآمده‌اند که برخی از حوادث مذکور در « شاهنامه » و مربوط به پیشدادیان و کیان را بر وقایع تاریخی یا افسانه‌ها و داستانهای مربوط بدوره هخامنشیان منطبق کنند و بدین طریق چند تنی از شاهان هخامنشی را نیز با شاهان داستانی که موضوع آن پیشامدهای شبیه هستند یکی بشمارند ولیکن جمشید و فریدون و کاووس و امثال ایشان از اشخاص اساطیری آریائی و مشترک بین ایران و هند و ایران مهاجرت کنند ، مرا بیادیکرشته قبل از آنکه قبایل آریائی متفرق گردیده و بجانب هند و ایران مهاجرت کنند ، مرا بیادیکرشته از مقالات مفصل و دامنه‌داری انداخت که در یکی از روزنامه‌های معتبر و گرانمایه فارسی مدت مدیدی است انتشار مییابد و صاحب مقالات که مرد مطلع و صاحب قلمی است سعی دارد که شرح زندگی و وقایع سلطنت یکایک این پادشاهان را چنانکه پنداری حوادث تاریخی مسلم هستند شرح بدهد در صورتیکه خاورشناسان نامی و از آن جمله دانشمند نامدار آلمانی نولدکه که کتاب « حماسه ایرانی » او حتی بزبان فارسی هم سالیان دراز است بترجمه و طبع رسیده

(۱) آیا من اشتباه میکنم و یا فی الواقع دوست قدیمی محترم و گرانمایه من حضرت آقای دکتر عیسی صدیق اعلم معاون « انجمن آثار ملی » هستند . در هر صورت این مرد عزیز نیز که عمر خود را در راه معارف و مدارس و علم و فرهنگ مصروف داشته است از نمونه‌های بارز خدمتگزاری و درستی و پایداری و پاکدامنی است . خدا امثال و نظایر او را زیاد کند .

است ۱ تا حد مقدور این مطالب را حلاجی کرده‌اند. خلاصه کلام آنکه آنچه در «شاهنامه» در باره پیشدادیان و کیان آمده است جنبه تاریخی ثابت و مسلمی ندارد (شاید پاره‌ای از آنها در آینده با تحقیقات دامنه‌دار علمی دقیق و عمیقی تا اندازه‌ای جنبه تاریخی بیشتری هم پیدا کند) و نباید آنها را بصورت وقایع تاریخی معرفی نمود و نباید فراموش کرد که با احتمال قوی خود فردوسی هم بدین نکته واقف بوده است چنانکه در موقع اشاره با بیات دقیقی که آنها را در «شاهنامه» آورده است از «فسانه» سخن زانده و فرموده است (هرچند این را دلیل قطعی هم نتوان شمرد) که :

«فسانه کهن بود و منشور بود».

راقم این سطور که بهیچ وجه ادعای تاریخ‌دانی ندارد و اکرام دارد که از خود درین مقام نامی بمیان بیاورد درست در چهل سال پیش از این در مجله «علم و هنر» که در برلن انتشار مییافت (در شماره فروردین ۱۳۰۷ هجری شمسی) در تحت عنوان «نوروز جمشیدی» مقاله‌ای انتشار داد که با اندکی تغییر و بصورت تلخیص چند سال پیش در یکی از مجله‌های ادبی منطبعة طهران هم بچاپ رسیده است. در طی آن مقاله چنین آمده بود :

«... این سلاطین پیشدادی و کیانی که بعدها پاره‌ای مورخین کم مایه حتی تصویر آنها را هم با جزئیات از تاج و البسه زینت تألیفات خود ساخته‌اند با قوی احتمال یا هیچوقت وجود خارجی تاریخی نداشته‌اند و یا اگر داشته‌اند زمان و وقایع حیات و اعمال و کردار آنها کلاً یا بعضاً بنحو دیگری غیر از آنچه در کتب تاریخ عربی و فارسی مسطور است بوده و بطور قریب یقین اصلاً نه فقط با هم قرابت و خویشی نداشته‌اند بلکه معاصر هم نیز نبوده و از لحاظ زمان و مکان و مسکن و قوم و طایفه نیز ممکن است با هم بکلی متفاوت و دور بوده‌اند»^۲

سپس از شخصی بنام «یما» که در کتاب «وندیداد» (قسمتی از پنج قسمت کتاب اوستا، از او اسم برده شده سخن بمیان آمده است و پس از نقل مطالبی از اوستا بدین نتیجه رسیده‌ایم که یما همان جم از پادشاهان اساطیری خودمان است که با الحاق «شید» (بمعنی روشنی،

۱ - «حماسه ملی ایران» (در بیان خصوصیات «شاهنامه فردوسی» بقلم تئودور نولدکه ترجمه (دقیق و رسای) بزرگ علوی، نشریه شماره ۴۵ دانشگاه طهران، ۱۳۲۷ در ۱۶۸ صفحه

کتاب محققانه و گرانبهای «حماسه سرائی در ایران» از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری) بقلم استاد دکتر صفا (ذبیح‌الله بن علی اصغر سمنانی مازندرانی) رئیس محترم کنونی دانشکده ادبیات (طهران)، نشریه نمره ۸ دانشگاه طهران، ۱۳۲۵ ش. (چاپ دوم، ۶۷۷ صفحه) جامع ترین کتاب است بزبان فارسی در همین مبحث و موضوع. جناب آقای تقی زاده هم در مقالات بسیار محققانه خود در باره فردوسی در مجله «کاوه» منطبعة برلن درین باب مطالب جامع و گرانبهای نقل نموده‌اند.

۲ - در باره کیومرث باید کتاب محققانه استاد ایرانشناس دانمارکی کریس تن سن - (Christensen) را مطالعه نمود.

بصورت جمشید درآمده است و سرانجام بدینجا رسیده‌ایم که در کتاب ودای هندیها هم بتفصیل از ییما (بصورت « یما ») (با اول زبرداز) سخن رفته است و آنگاه باخبار و عقایدی که در میان اروپائیان راجع باین شخص که در اروپا با اسم « راما » معروف است پرداخته و چنین میخوانیم :

« در شش الی هفت هزار سال قبل از این جنگلهای انبوهی سرزمینی را که ما امروز اروپا میخوانیم پوشانیده بود . مردمانی که در این جنگلهای زندگی میکردند سفید پوست بودند و تازه قدم بمرحله تمدن نهاده بودند . با سنگ طبر و چاقو ساخته و علاوه بر آن با تیروکمان و فلاخن و کماند نیز آشنا شده و دیوار و یاور پربهائی نیز برای خود پیدا کرده بودند که عبارت بود از اسب و سگ . این مردم که بیشتر در قطعات اروپای شمالی و شمال شرقی در بین اقیانوس اطلس امروز و دریاهای شمالی مسکن داشتند موسوم شده‌اند بقوم « اسکیت »^۱ و « سلت » . سلتها تا دوهزار سال قبل هم در اغلب همان سرزمینها مسکن و مأوی داشتند . این مردم از همان زمانهای قدیم دارای مذهبی بودند و رؤسای مذهبی آنها . « دروئید » نامیده میشدند

میگویند در میان این دروئیدها جوانی بوده بنام « راما » که بتقوی و خردمندی معروف بوده که او را « بینا » و « دوستدار صلح » میخوانده‌اند (کارهای بزرگ بسیاری باونسبت داده‌اند که تفصیل آن در ضمن مقاله نامبرده مذکور است و در اینجا نقل آن لزومی ندارد) .

عاقبت روزی رسید که هیکلی آسمانی که ما میتوانیم آنرا جبرئیل بخوانیم با مشعلی در يك دست و جامی در دست دیگر بر وی ظاهر شده گفت « ای راما ، من از تو خشنودم ، این مشعل را که آتش مقدس خدائی است بگیر و آنرا بمردمان بده و این جام را بگیر که ساغر زندگانی و عشق است و آنرا بزنان بده » . راما پرسید ای وجود خجسته ، تو کیستی و از کجا میآئی و جواب شنید که « مرا دوانهوشا » (روح القدس) میخوانند « آنگاه آن سروش آسمانی مشرق را نشان داد و گفت « برو و نور مرا در روی زمین بپاشان » .

داستان راما مفصل است و در این باختصار کوشیده شد و شاید اگر فرصتی بدست آید روزی آنرا با تفصیل بیشتری تقدیم خدمت بدارم . در این جا مقصود همینقدر بیان قدیمی بودن این نوع اساطیر و داستانهای است که در « شاهنامه » آثاری از آن بروایت باقی مانده بوده است .

در ضمن این معروضه که کم کم دارد بدر از امیکشد شاید بی مناسبت نباشد که چند نکته را نیز بعرض عالی برسانم :

اولا در « شاهنامه » پس از آنکه فردوسی از نقل ابیات دقیقی فراغت مییابد و به بیان

۱ - « سگ » و « سکن » و « سیستان » را مربوط بهمین کلمه دانسته‌اند .

کار خود میپردازد و بایز رگواری هر چه تمامتر دقیقی را دلیل خود در این کار می‌شمارد! آنجا که میفرماید «هم او بود گوینده را راهبر» و میفرماید «همی رنج بردم به بسیار سال» و اضافه مینماید که چون «ندیدم سرافراز بخشنده‌ای» کتاب را بکسی عرضه و تقدیم نداشتم و تصریح میفرماید که «سخن را آنکه داشتم بیست سال» (یا بیست سالی و مثلاً همچنانکه استاد مینوی اشاره فرموده اند هفده هیجده سالی) تا آنکه محمود غزنوی «پیامد نشست از بر تخت داد» آنگاه کتاب را بنام اوموشح ساختم و «سرنامه را نام او گشت تاج» و «سرنامه کردم ثنای و را» . و باز در جای دیگر (در طی ذکر سلطنت انوشیروان) اشاره بهمین مطلب فرموده :

«همی گفتم این نامه را چند گاه نهان بد ز کیوان و خورشید و ماه»
 «چو تاج سخن نام محمود گشت ستایش با فاق موجود گشت»
 در همین مورد فرموده :

«گذشتم ز توقیع نوشیروان جهان پیر و اندیشه ما جوان»
 «مراطبع نشکفت اگر تیز گشت نه پیری چنین آتش آمیز گشت»

آیا با این مقدمات نمیتوان احتمال داد که «شاهنامه» در آن موقع هنوز بصورت کامل ساخته و پرداخته نشده بوده است و همانا بسلطنت رسیدن محمود و یاصیت کارهای او محرك و مشوق خاطر حکیم بزرگ طوس گردید که بکار خود ادامه بدهد و «شاهنامه» را پایان رساند. استاد مینوی (در صفحه ۴۷ «کتاب» فردوسی و شعرا و تا اندازه‌ای جواب این سؤال را داده اند آنجا که میخوانیم «هیچ معلوم نیست کدامین ابیات را در سال ۳۸۴ و کدامین را در ۴۰۰ و کدامین را بعد از آن سال سروده بود» و باز افزوده اند که «هیچ نسخه شاهنامه‌ای نداریم که فقط از یک تحریر باشد و مندرجات تحریرهای بعدی در آن داخل نشده باشد» ولی سؤالی که در بالا مطرح شده موضوع را بصورت دیگری در آورده است که بجز انگشت مشکل گشای استاد مینوی فعلاً سرانگشت دیگری شاید نتواند آن گره را برای ما بگشاید . ناتمام

- ۱ - در باره سست بودن ابیات دقیقی (در «شاهنامه» چاپ مؤسسه خاور، طهران، ۱۳۱۱ ش. تعداد این ابیات ۱۱۴۲ میباشد (یک هزار و صد و چهل و دو) سخن بسیار گفته اند و لابد بی‌اساس نمیتواند باشد ولی اولاً آیا نباید انصاف داد که پاره‌ای از آن ابیات کاملاً دارای انسجام و استواری است بطوری که اگر کسی (ولو اهل سواد و ادب هم باشد) نداند که از دقیقی است و با و بگویند از فردوسی است با سانی باور و قبول خواهد کرد، و ثانیاً آیا در خود «شاهنامه» که در حدود پنجاه و پنج هزار بیت است نمیتوان پاره‌ای ابیات سست بدست آورد (هر چند نمیتوان احتمال داد که بدست نسخا مسامحه کار و گستاخ بدین صورت در آمده است) و مگر خود فردوسی درباره «شش بار بیور هزار» بیت شاهنامه فرموده است «که گرباز جویند از او بیت بد همانا که باشد کم از پنجمصد» . ۲ - یعنی در سال ۳۸۹ که محمود باستقلال بسلطنت رسید .

جزر و مد سیاست و اقتصاد

در امپراطوری صفویه

-۱۶-

سنگر شرق
خالی است

دلائل بسیاری داریم که دولت صفوی از پشتیبانی بی دریغ و خالصانه مردم برخوردار نبوده است و شهرهای شرقی ایران که سنگر مدافعه می بایست باشند، وظیفه خود را به خوبی انجام نداده اند.

خشونت که سالها پیش نسبت به زرتشتیان کرمان و یزد شده بود این روزها متأسفانه عکس العمل خود را نشان داد زیرا زرتشتیان با مجهود همراهی کردند و نصرالله سلطان گور (گبر) با محمود همراهی کرد، چنانکه این نصرالله سلطان به مقابله کسانی که از همدان و لرستان برای کمک شاه می آمدند تاخت و آنها را تار و مار کرد^۲ و در فتح شیراز «محمود فوجی از افغان و فوجی از گبرهای کرمان را به سرداری نصرالله خان گبر کرمانی^۳ و امارت زبردست خان قندهاری به تسخیر فارس و شیراز فرستاد، نصرالله خان در حمله به شیراز زخم برداشت و مرد ولی شیراز تسخیر شد»^۴

رفتار مسلمانان تنها نسبت به زرتشتیان چنین نبود بلکه در این اواخر نسبت به مسیحیان نیز سخت گیری بیش از حد داشتند که نمونه هایی از آنرا باز گفته ایم.

رفتار قشریون نسبت به اقلیت ها که هیچ، بل نسبت به خود مسلمانان با درد کشان هم؟ هم بسیار بد بود، هر کس اظهار حیاتی میکرد و یا عقیده ای بیان می داشت به اتهام های ناروا نابود میشد و یا جزء گروه ناراضی ها می رفت. ازین طبقه باید دانست، صوفیه را که با اینکه صفویه خود اصلاً صوفی بودند و نان تصوف را می خوردند، درین اواخر چنان مغلوب قشریون و متعصبان شدند که نسبت به صوفیه هم ابقا نکردند، چنانکه درین روزگار، روحانیان، «ارباب ریاضت را خشک مغز خواندند و حکماء را مبتدع نام

۱- در کتاب سقوط اصفهان «کورسلطان» نوشته شده است. ۲- سقوط اصفهان ص ۵۳

۳- و شاید هم این کلمه نصرالله نام دوم این مرد بوده که شاید در ایام تعصب و تسلط مسلمانان بر زرتشتیان از ترس بر خود نهاده بوده است!

۴- فارسنامه ناصری ذیل ۱۱۳۵ و تاریخ کرمان تصحیح نگارنده ص ۲۹۹، در منتظم ناصری آمده است که اصل نصرالله خان از طایفه کعب هندوستان بود و در میان عجم بزرگ شده به دلاوری و بهادری شهرت یافته او را ایلدزم خان می گفتند در حمله به شیراز گلوله تفنگ به او رسیده هلاک گردید (ج ۲ ص ۲۶۵) در سایر تواریخ او را زردشتی و گبر (گور) خوانده اند، اگر تردیدی در زردشتی بودن او داشته باشیم، باید احتمال دهیم که همان کور بود و گور خوانده شده و بعداً گبر و زردشتی گفته اند بهر حال ادوارد برون نیز نوشته است که «نصرالله گبر از پرسیندگان آتش بود، زیرا دو نفر هیربد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعله مقدس را افروخته دارند.» (تاریخ ادبیات ایران ص ۱۰۲ به نقل ازها نوی).

کردند و عرفاء را مخترع لقب نهادند و اهل فکر را از ذکر منع کردند^۱ به عنوان نمونه از شیخ بهاءالدین استیری می‌توان نام برد که بعد از ۱۱۲۹ دچار نکال شد. شیخ بهاءالدین پیری از سلسله علماء و مشایخ خراسان بود، که برای توجه مقامات دولتی «به اصفهان رفته شکایت تظلم بسیار پیش امراء نموده بود و از نهایت دل سوختگی چون مردی حراف و زبان‌آور و واعظ پیشه بود، بعضی از سخنان وحشت انگیز عبرت افزا به پادشاه و امراء و جمیع شیعیان بر زبان آورده بود... که پادشاهی عبارت از ترحم و اشفاق و غیرت و حمیت دین است، و پادشاه و امراء همه درین زمان به سبب تن‌پروری و راحت طلبی دست از فضیلت این امر برداشته‌اند، و همیشه مشغول به فسق و فجور و شنایع و قبیایح‌اند، و بی‌خبری از احوال رعایا و زیردستان را شیوه و شعار خود نموده‌اند... علماء نیز مهر سکوت بر لب گذاشته، مطلق در مجلس پادشاه و امرا سخنانی که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاوردند...

ازین سخنان حق، اکثری از علماء مکدر شده، آن عزیز را متهم به تصوف و الحاد نموده حکم به اخراج او کردند چنانکه او را از اصفهان به اهانت تمام بیرون کردند^۲... این مرد پس از آنکه به خراسان رفت شروع به تبلیغات شدید علیه روحانیون نمود و اصفهان را به فسق و فجور نسبت داد و چنان سروصدائی راه انداخت که شاه ناچار شد یکی از سرداران خود را به دفع او بفرستد. این سردار صفی‌قلی خان نام داشت که به صفی‌قلی خان دیوانه^۳ معروف بود. صفی‌قلی خان به اصفهان رفت و این پیرمرد روحانی را دستگیر کرد و بدون اینکه او را محاکمه کند یا سؤال و جوابی بنماید «آن سفاک بی‌باک، از فرط طیش و غضب به محض دیدن، حکم به قراشان نمود که او را گرفته انداختند و به ضرب میخ کوب، سر آن عزیز را خرد نمودند»^۴.

باز نمونه دیگر ازین قربانیان فضولی کردن زمان شاه سلطان حسین است «مولانا محمد صادق اردستانی که به میرا بوالقاسم فندرسکی خلوصی داشت و مردی حکیم و مجرد بود، در عین سرمای زمستان با عیال از اصفهان بی‌جرمی اخراج بلد کردند و اطفال او از سردی هوا و فقدان لباس و غذا در صحرا بمردند»^۵.

و من در تاریخ ایران چند نمونه ازین درافتادگی با درد کشان و ورافتادگی در افتادگان را پیدا کرده‌ام که داستان بهاءالدین ولد و سلطان محمد خوارزمشاه قبل از حمله مغول و تبعید شیخ محمد کرمانی و سلجوقیان کرمان قبل از حمله غز و قتل مشتاق علی شاه توسط شیخ عبدالله کرمانی متعصب چند صباح قبل از حمله آقا محمد خان ازین نمونه است و آنها را مجموعاً

- ۱- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۹۳ ۲- مجمع التواریخ مرعشی ص ۲۶ ۳- او مردی سفاک بود و بهمین سبب ظاهراً این لقب را یافته است. لقب دیگر او «ترکستان اوغلی» بود، برای اینکه يك نمونه از کارهای جنون آمیز او را ببینید، گویند در يك جنگ از بکان دستور داد و مجموع اسیران را کردن زده و سرهای آنها را با مقتولان دیگر کله منار ساخت و سرداران را که زنده گرفته بودند بر بالای منار زنده به گچ گرفت. (مجمع التواریخ ص ۲۴).
- ۴- مجمع التواریخ ص ۲۶ و جالب آنکه در جنگ افغانه نیز این صفی‌قلی با پسرش شرکت داشت و پس از جنگ «چون دید که فوج شکست خورده و پسر کشته شده، از کمال طیش خود را بر عراده باروت انداخته، آتش زد و در آتش باروت سوخته گردید. (مجمع التواریخ ص ۲۸).
- ۵- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۹۳

طی مقاله‌ای تحت عنوان «با درد کشان هر که در افتاد و رافتاد» به چاپ رسانده‌ام.^۱ در اینجا باید بگویم، البته لازم نیست که سقف دهان صوفیه سیاه باشد و نفرین کنند و بساط حکومتی را واژگون سازند، بلکه مسأله اینست که يك اقلیت قابل توجهی ناراضی میشود، و این ناراضی‌ها البته در دوره آرامش اهمیتی ندارند، ولی وقتی که ورق بر میگردد و اوضاع واژگون می‌شود، آنوقت است که هر کدام به اندازه يك سپاه برای دشمن مفید خواهند بود. نباید فراموش کرد که به قول مرعشی «بعضی از امراء و سرداران شاه نیز با محمود در جزو راه سازش و پیغام داشتند و بعد از اندك زد و خوردی قزلباشیه مغلوب گشتند»^۲ و بدین طریق پای خیانت هم به میان آمده است.

از کوه تا باتلاق کیفیت روی کار آمدن سلسله‌های بزرگ تاریخ ایران را میتوان به جریان رودخانه‌های بزرگ تشبیه کرد، دوران پایه گذاری سر-سلسله‌ها که با خشونت و بی‌امانی توأم است، دوران سیلابی است: رود غران می‌خروشد و از کوهستان سرازیر می‌شود و ابقاء به هیچ چیز نمی‌کند، سنگ و خاک و خاشاک و حتی درختهای تنومند، همه شسته می‌شوند و می‌شکنند و نابود می‌شوند و راه را برای عبور سیل آماده می‌کنند، اردشیر بابکان‌ها و شاه اسماعیل‌ها و نادر شاه‌ها و آقا محمد خان‌ها این سیلابهای تند خیز و بی‌امان خونین رنگ بوده‌اند.

این سیلاب تند وظیفه‌ای هم دارد، تپه‌ها و دامنه‌هایی را که بلندی یافته و شکم پر کرده‌اند می‌شوید و می‌شوراند و لاغر میکند و خاک آن‌ها را در دشتهای و نقاط کم قوه و ضعیف ته‌نشین می‌کند. این خاک باعث قوت و حاصلخیزی آن دشت ناتوان و مفلوک می‌شود. گوئی وظیفه این سیلاب يك رفورم است که ثروت و قدرت را از گروهی که بالاتر و برتر هستند بی‌امان بگیرد و به گروهی که سالها زیر دست و ناتوان بوده‌اند بپارد.

زمانی میرسد که آب وارد دشت می‌شود. گل ولای فرو می‌نشیند، آب صاف و گوارا با ملایمت در دشت‌ها می‌چرخد و می‌گذرد، کشتزارها را سیراب میکند، خاک تیره را بارور می‌سازد، چمن و باغ و دشت می‌خندد، و از هر تخم هفتاد تخم حاصل برمی‌خیزد، وادی‌ها پر آب میشود و نهرها ریشه‌های درخت را در دل خود جان میدهد. این دوران باروری و شکفتگی اقتصادی دولت‌هاست. داریوش‌ها و انوشیروان‌ها و ملکشاه‌ها و شاه عباس‌ها، این شاخه‌های پر برکت آن رود خروشان بوده‌اند.

پس از آنکه دشتهای حاصلخیز سیراب شد، بقایای آن رود خروشان، در ریگزارها وارد می‌شود، در حالی که آلوده و شور و بد بو و سنگین و تیره و بی‌حرکت است، نه دشت آن سرازیری و حاصلخیزی را دارد که بتواند از آن آب بهره برد، و نه آب را آن صفا و پاکی و نیرو و توان است که بردشت سوار شود و آن را سیراب سازد، زمین شوره می‌زند، باتلاق پدید می‌آید، آب در گاو خونی و زره و موریان فرو میرود بدون آنکه دانه‌ای گیاه در حول و حوش آن سبز شود یا رهگذری بتواند لبی از آن تر کند یا از آن حدود بگذرد، زمین باتلاق و شوره زار و آب بد بو و کندو کثیف، هیچ راهی برای رفع این تباهی و پلیدی نیست. دوران داریوش سوم‌ها و یزدگرد سوم‌ها و محمد خوارزمشاه‌ها و شاه سلطان حسین‌ها نمونه این تطور و استحاله آن سرچشمه‌های

۱- رجوع شود به مجله یغما سال هفدهم (صفحه ۴۹۸-۳۶۴) و آسیای ۷ سنگ ص ۲۱۳

۲- مجمع التواریخ مرعشی ص ۵۶

زاینده و آن رودهای خروشان است، دورانی که هر کسی در باتلاق فساد و بخل و تعیش و دزدی و رشوه خواری و آسایش طلبی و دروغ و ناپکاری فرو رفته است.

چنار آتش گرفت در افسانه‌های محلی ما، مثلی هست که گویند «درخت چنار که عمرش به هزار سال رسید، خود بخود از داخل آتش میگیرد». در تاریخ هم دوران حکومت‌ها به مرحله خاصی که رسید عوارض و عوامل سقوط و انحطاطش فراهم می‌رسد. از زمان شاه صفی بعد، وقت آن رسیده بود که کم‌کم چنار عظیم تنومند صفوی از داخل خود آتش بگیرد. از همان صدر تاریخ، سربازانی که دیوکس باخون دل گرد آورد تا همدان را حفظ کنند و روزی هم زیر پرچم هوشتر دیوارهای نینوا را با خاک یکسان کردند، آری همین سربازان تبدیل به افرادی شدند که «مردان شان شلوارهای قلاب دوزی شده می‌پوشیدند و زنان خود را با غازه و جواهر می‌آراستند و حتی زین و برگ اسبان را نیز با طلا زینت می‌دادند. قوم ساده‌ای که پیش از آن به چوپانی زندگی می‌کردند و از سوار شدن بر ارابه‌های خشنی - که چرخ‌هایشان جز گرده‌های ناهموار بریده شده از تنه درختان نبود - لذت می‌بردند، اکنون کارشان آن بود که بر ارابه‌های گران بها سوار می‌شدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگری می‌رفتند»^۱

شلوار گلدوزی

«دربار زمان ماد در زمان اژدها که دارای قصور عالیه، باغها و شکارگاههای عریض و طویل که مخصوصاً برای شکارمهیها شده بود^۲ هزاران درباری، پیشخدمت و خادم بالباسهای فاخر سرخ و ارغوانی طوق‌ها و یاره‌های زرین و نیز انواع بازیها، تفریحات، همه‌قسم اسباب عیش و عشرت و لهو و لعب فراهم بود»^۳

این مردم در سال ۵۵۰ قبل از میلاد حدود (۲۵۰۰ سال پیش) در برابر سربازان کوروش کبیر قرار گرفتند، سربازانی که وقتی بعدها به جنگ کرزوس پادشاه لیدی می‌رفتند، مشاور لیدی درباره آنان گفته بود: «تو با مردمی ستیزه می‌کنی که لباسشان از پوست حیوانات و غذایشان از چیزهایی است که زمین‌های کم حاصل به آنها می‌دهد، و هیچگاه به قدری که خواهند نخورند، این مردم در عمرشان هرگز مشروبی جز آب نیاشامیده‌اند و انجیر و سایر مأكولات شیرین را ندانند چیست»^۴ و بالاخره هم ثابت شد: قومی که افراد آن شلوارهای

۱ - تمدن ویل دورانت ج ۱ ترجمه احمد آرام ص ۵۱۷ - ۲ - پارادائیز، همان کلمه‌ای که بعداً تبدیل به فردوس و پارادیس شد:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است

۳ - ایران باستان پیرنیا ص ۲۰۵ - ۴ - ایران باستان ص ۲۷۲، ضمناً بد نیست بدانید که این سربازان به جنگ کشور لیدی می‌رفتند که در آنجا ثروت، منتهای فساد خود را ظاهر می‌ساخت تا آنکه قبرآلیات پدر پادشاه لیدی را «پیشه و ران و فواحش لیدی ساخته بودند، روی مقبره پنج ستون بود، هر ستون کتیبه‌ای داشت که معین می‌کرد چقدر از مخارج را کدام صنف داده، و از حساب معلوم میشد که صنف فواحش بیش از همه داده است؛ کلیه فحشا در لیدی خیلی متداول بود. دختران لیدی عموماً به فحشامی پرداختند، و... پدران لیدی باتن دختران خود تجارت می‌کردند» (ایران باستان ص ۲۸۴) - ظاهراً از همین پولها بود که کرزوس توانسته بود يك شیر را از طلا به وزن ده تالان (۹۰ من) بسازد و به معبد دلفه هدیه دهد. (ایران باستان ص ۲۷۴). البته پایان کار لیدی را در تواریخ خوانده‌ایم.

گلدوزی ظریف در بر کنند ، در میدان جنگ قادر به دفاع از افتخارات خود نخواهند بود ، ۱

البته با پایه‌ای که سپاهیان کوروش ریختند ، داریوش اول توانست برای مدتی زره جنگ را از تن بیرون کرده و شال تجارت را به دوش افکند و به سازمان دادن کشور بپردازد ، اما باز هم بر اثر فتوحات بسیار و غنائمی بیشمار که بدست آمد ، همان مردم اوایل دوران هخامنشی ، تبدیل به کسانی شدند که به «زیبائی ظاهر خود پرداختند و جهت آراستن صورت ، غازه و روغن بکار می بردند و برای آنکه درشتی چشم و درخشندگی آنرا نشان دهند سرمه های گوناگون استعمال میکردند باین ترتیب در میان آنان طبقه خاصی بنام آرایشگران پیداشد (کوسمیت یونانی) که کارشناس هنر آرایش بودند . کارشان تزیین ثروتمندان بود . در ساختن مواد معطر مهارت داشتند و شاه همیشه با جعبه‌ای از مواد معطر به جنگ میرفت و پس از کارزار با روغنهای خوشبو خود را معطر می ساخت» ۲.

نیزه های سرطلائی

این تفنن‌ها در نتیجه ثروت عظیمی بود که بدست آمده بود ، زیرا هندوستان ۴۶۸۰ تالان و آشور و بابل ۱۰۰۰ تالان و مصر ۷۰۰ تالان و سایر ولایات به تناسب خود مالیاتهای میفرستادند که از آن جمله مصر گندم غذای ۱۲۰ هزار نفر را تأمین میکرد و اهالی ماد دویست هزار گوسفند می فرستادند و ارمنیان سی هزار کره اسب تقدیم میکردند و بابلیان پانصد غلام اخته کرده پیش کش می نمودند . ۳

بدین ترتیب کم کم دربار خاندان هخامنشی در انحطاط کامل افتاد و با سرعت رو به انقراض می رفت ... از خصائص آن یکی دخالت زنها و خواجه سرایان به امور دولتی است ... و دیگری عدم توجه به امور لشکری و خراب شدن سپاه ایران ، درباری که خواجه سرایان و زنان در آن میدان یافته بودند ... درخشندگی و استحکام و ابهت سابق را از دست داد . ۴

تجمل سپاه هخامنشی ، روح سلحشوری را از آنان زدوده بود ، ازین جهت وقتی در سال ۳۳۳ قبل از میلاد سپاه اسکندر مقدونی و فالانترهای آن بانیزه هایی که بلندی آن به ۱۶ پا میرسید ۵ برابر سپاه ایران رسید ، با سربازانی روبرو شد که همه طلاکوب و مکمل و مذهب بودند به طوریکه به قول کنت کورث :

«از پس گردونه داریوش [سوم] سپاهی به عده ده هزار نفر حرکت میکرد ، نیزه های آنها به نقره مزین بود و نوکی از زر داشت . علاوه بر گردونه مادر و همسر داریوش ، ۱۵ گردونه اطفال شاه و مربیان و خواجه سرایان آنها را حمل میکرد ، بعد ۳۶۰ زن او و سپس گنج شاه که آنرا ششصد قاطر و سیصد شتر می بردند . ۶

معیی شاه بودن

در شکست ایسوس ، «خیمه و بارگاه داریوش مصون ماند . رسم این چنین بود که فاتح در خیمه مغلوب منزل کند ، خدمه .. خیمه شاه را ضبط و حمامی برای اسکندر گرم کردند ، میزها را چیدند و مشعل‌ها را

۱ - کوروش کبیر ، آلبرت شان دور ، ترجمه دکتر هادی هدایتی ص ۱۵ - ۲ - تمدن ویل دورانت ، ج ۱ ص ۵۲۵ - ۳ - ویل دورانت ج ۱ ص ۵۳۵ - ۴ - ایران باستان ص ۹۸۹ - ۵ - ایران باستان ص ۱۱۹۵ - ۶ - ایران باستان ص ۱۲۹۸

افروختند ، زیرا اسکندر می خواست همان اسباب و تجملاتی که برای داریوش تدارك می شد برای او هم تهیه شود .

... اسکندر وارد خیمه شد ، اسلحه را کند و گفت برویم در حمام داریوش عرق جنگ را شست و شو کنیم ، ... وقتی که اسکندر وارد حمام شد و اسباب حمام و تجملات آنرا که تماماً گرانبها و کاراستادان صنعت بود دید و بوی عطریات گوناگون که استعمال کرده بودند به مشامش رسید و نیز وقتی که از حمام بیرون آمد و وارد خیمه گردید ، بلندی آن و تخت خوابها و میزهای قیمتی و اشیاء نفیسه خیمه را دید و .. لباس فاخر مستخدمین درباری داریوش را که در سرمیز با و خدمت می کردند با دقت نگرست ، رو به دوستان خود کرد و گفت : معنی شاه بودن اینست !^۱

در باب غنائم این جنگ گفته اند که «طلا و نقره زیاد و لباسهای گوناگون فاخر از خزانه شاه بیرون کشیدند و از خیمه های اقر با و سرداران داریوش نیز غنائم بسیار ربودند ، چون زنان حرم و زنان اقر بای شاه اسباب تجملی زیاد با خود بدین جا آورده بودند ، غنائم بقدری زیاد و سنگین بود که مقدونی ها نمی توانستند آنرا حمل کنند : اشیاء را خوب و بد کرده ، اسباب گرانبها را برداشته باقی را دور می انداختند ... زنهای از خیمه ها بیرون دویدند و مقدونیها لباسهای آنان را کنده و زینت های شان را ربودند ، چنانکه برای این زنان جز پیراهن یا ارخالقی نماند ، دیودور گوید زنان بادیست لرزان زینت های خود را کنده با موهای ژولیده می دویدند ...»^۲ بنابراین ، وقتی اسکندر از دور برق نیزه های نقره ای و زین های طلا کوب سربازان و چادر زنان و حرم سرای دشمن را می دید آیا حق نداشت به سپاهیان خود رو کند و بگوید : ای مردان دلیر ، بروید و طلاهای این زنان را از دست آنان بر بایید»^۳

از سرباز فداکار
تاسر دار خیانتکار
مسلم است ، فرماندهی که نیزه زر کوب داشت ، دیگر آن سربازی نبود که در میدان جنگ لیدی ، اسب خود را به سردار خود ، یعنی کوروش می داد تا از زیر دست و پای سربازان مصری ولیدی جان بدر برد و خود سرباز کشته شود ، بلکه آن سربازان رزم تبدیل به افسران بزمی شده بودند از قبیل بسوس و نبرزن ، که مخدوم خود داریوش سوم را « در زنجیرهای طلا مقید داشتند»^۵ و

- ۱ - ایران باستان ص ۱۳۱۶ نقل از پلوتارک . عجب است که نمونه های این خیمه ها را در دوره صفوی نیز می بینیم . سانسون گوید : خیمه های شاه سلیمان « بقدری وسیع بود که داخل آنها حمام ها و حوض های آب وجود داشت ، علاوه بر این در خیمه ها باغچه های بسیار زیبا و پر گل یافت می شد ، این باغچه ها را با گلهائی که با خود همراه می بردند می آراستند» (سفرنامه سانسون ص ۱۱۱) ، شاردن نیز در توصیف يك خرگاه پادشاه گوید : چادر شاه در گرگان به طول ۶۰ پا و عرض ۳۵ پا و ارتفاع ۳۰ پا بود و بر ۵ ستون مدور که اسبابهای طلائی و شمش توپر طلا و نقره مزین بود تکیه داشت . بر نوک هر ستون گویهای شمش طلای توپر قرار داشت و درون آن یکسره زربفت بود (ج ۸ ص ۳۴۹) . ۲ - ایران باستان ص ۱۳۱۳ ۳ - ایران باستان ص ۱۳۰۹ ۴ - رجوع شود به ایران باستان ص ۳۶۰ و آسیای هفت سنگ ص ۲۷ و مقاله نگارنده در قهرمانان تاریخ ایران ص ۱۴ ، و ذوالقرنین یا کوروش کبیر ص ۱۱ ۵ - ایران باستان ص ۱۴۴۰

بالاخره هم او را زخم زدند و گرونده‌اش را در بیابان رها کردند، تا اینکه يك نفر مقدونی برای رفع عطش به سرچشمه آمد، دید اسبهای زخم برداشته تلاش می‌کنند، ... در حیرت شد، بعد ناله شخصی را شنید، ... به‌ارابه نزدیک شد ... دید شخصی در لباس فاخر و در زنجیر-های طلا چند زخم برداشته و در حال نزع است^۱ و این زخمی، داریوش سوم بود.

آنطور که نوشته‌اند اسکندر ۱۸۰ هزار تالان از خزانه‌های ایران بدست آورد در حالی که داریوش هنگام فرار خود نیز ۸۵ هزار تالان همراه برده بود.^۲

لا بد خواهید گفت اسکندر و جانشینانش چه کردند؟ باید عرض کنم **چکمه‌بامیخ طلا** که همین طلاها و نقره‌ها کم‌کم کار خود را کرد و آن سپاهیان سبك اسلحه مقدونی تبدیل به سربازان تن‌پرور شدند و پادشاهان سلوکی، عیش و تجمل را پیش گرفتند و آن قدر در فساد اخلاق غوطه‌ور شدند که همین فساد اخلاق کار آنان را ساخت. بدین معنی که وارشك و تیرداد پسران فری‌یافت بودند... این دو برادر از باختر به پارت (خراسان) نزد «فرکلس» والی سلوکی آمدند، و چون تیرداد صباحت منظر داشت و والی موافق عادت زشت یونانیهای آن زمان خواست تمتعی از جمال او برگیرد؛ این رفتار برارشك بسیار گران آمد، فرکلس را که میزبان بود شبانه به معاونت تیرداد و پنج نفر نوکرش کشت و پس از آن به قیام برضد سلوکی‌ها عزم خود را جزم کرد^۳ (۲۵۰ ق.م).

این نخستین پایه تشکیل دولت مقتدر پارتی اشکانی بود که سواران آن در جنگ و گریز وحشت‌آور بودند و بزرگی و نیرو و نرمی کمان پارتی باعث می‌شد که زه را بیشتر بکشند و وقتی که زه را رها می‌کردند تیر چنان با قوت پرتاب می‌شد که به عمقی بسیار به گوشت می‌نشست... و ضربت نیزه‌های پارتی چنان سخت و قوی بود که غالباً تن دو سوار رامی شکافت^۴ چنین سپاهانی به جنگ آنطیوخوس ششم، پادشاه سلوکی (۱۴۵ تا ۱۴۲ ق.م) رفتند، اکنون وضع سپاه باقیمانده سلوکیها را ببینید، به روایت ژوستن:

«تجمل این سپاه با تدارکات جنگی‌اش برابری میکرد چنانکه هشتاد هزار نفر سپاهی سیصد هزار خدمتکار داشت و اغلب آنها آشپز بودند. طلا و نقره بقدری زیاد بود که چکمه‌های ساده‌ترین سرباز میخهای طلا داشت. این سپاهیان، فلزی را لگدمال میکردند که برای آن آنهمه مردمان بیجنگ یکدیگر می‌رفتند. ظرف آشپزخانه از نقره بود و چنان بنظر می‌آمد که این لشکر به جنگ نمی‌رود بل به سوی مهمانی روانه است... درین جنگ سپاه سلوکی شکست خورد آن تیوخوس کشته شد. فرهاد، دفن شاهانه‌ای برای او ترتیب داد...»^۵

به روایت دیودور:

وقتی خبر قتل آنطیوخوس به انطاکیه رسید تمام شهر عزادار گردید مخصوصاً صدای ندبه و زاری زنان بسیار بود، سیصد هزار سپاهی در دشت نبرد جان سپرد، خانواده‌ای نبود که برای کسی عزادار نباشد. در میان زنان بعضی برای برادر، برخی برای شوهر یا پسر

۱- ایران باستان ص ۱۴۴۳ ۲- تمدن ویل دوران ج ۱ ص ۵۳۵، در ایران باستان آمده است که اسکندر ۴۰ هزار تالان شمش زر و ۹ هزار تالان دریک از خزانه‌های داریوش ضبط کرد. ۳- ایران باستان ص ۲۱۹۸ ۴- ایران باستان ص ۲۳۰۹ و ۲۳۱۴ ۵- ایران باستان ص ۲۲۳۶

سوگواری میکرد، جمع کثیری از دختران و پسر بچه‌ها که یتیم شده بود از بی کسی‌شان می‌نالید، این وضع دوام داشت تا آنکه گذشت زمان - که بهترین طبیب است - حدی برای عزاداری آنها نهاد ...

جسد آنتیوخوس را فرهاد دوم در صندوق نقره به سوریه فرستاد. ۱۰۰

تخت خواب زرین بنده نمیتوانم عامل اقتصاد وزر را دقیقاً در سقوط اشکانیان پیدا کنم، چه مدارك بسیار کم است، اما بهر حال به گفته فلاویوس، کم کم کار بجائی رسیده بود که پادشاهان اشکانی هم بر تخت خواب زرین می‌خوابیدند^۳ و شك نیست وقتی اردوان پنجم از خواب این تخت خواب بیدار شده است که سپاهیان اردشیر بابکان به پشت دروازه‌های تیسفون رسیده بودند.

در طبقات ناصری به فساد دربار اردوان اشاره‌ای شده و گوید ۳ اردوان الاصرمردی فضول و مكثر و معاشر بود، پیوسته به عشرت و لهو و مشغول بودی و نشاط کردی، در ایام او کاری نرفت که ذکر آن توان کرد و او آخر ملوك طوایف بود. و مدت ملك او سیزده سال بود. ۴

شبدیز و شیرین البته قدرت و شدت سیلاب ساسانی نیز کم کم به باتلاق فساد و تباهی گرائید تا بالاخره رستم فرخزاد وقتی برابر سپاه عرب قرار گرفت، تعجب میکرد که چرا نیزه‌اش در برابر مشتی برهنه‌کند شده است و به برادرش درددل میکرد:

اگر نیزه بر کوه رویین زنم
کنون تیر و پیکان آهن گذار
همان تیغ کان کز دل پیل و شیر
نبرد همی پوست بر تازیان
گذاره کنم زانکه رویین تنم
همی بر برهنه نیاید بکار
فکندی به زخم اندر آورد زیر
ز دانش زیان آیدم بر زیان

اما باید گفت تیغ آن سربازانی که همراه اردشیر بابکان به مرو رفتند و هفتاد هزار سر را به میدان معبد اصطخر فرستادند از آن روز کند شد که گنج باد آورد به خزانه ساسانی راه یافت، و خسرو پرویز، آن دربار پرشکوه را به وجود آورد و سه هزار زن را در آن جای داد که یکی از آنها شیرین بود و هزاران اسب در سرطویله بست که یکی از آن نمونه شبدیز بود، شیرین و شبدیزی که نظامی در باب آن گفته:

نه شیرین تر ز شیرین خلق دیدم
نه چون شبدیز شیرنگی شنیدم
و تنها یکی از اشیاء بی نظیر دستگاه او تاجی بود که منهاج سراج درباره‌اش گفته است
«آنچه او را جمع شد از ملوك عجم هیچکس نداشت، اول تاجی از چهارصد من زر سرخ زده بود و يك پاره یا قوت که طول او يك بدست بود، چون آفتاب درخشان، در آن نشانده و يك هزار دانه مروارید هر يك چند بیضه گنجشك چون ستاره درخشان آن جمله در تاج و تخت او وضع کرده و آن تاج به زنجیرها از طاق بارگاه او چنان آویخته که چون بر تخت نشستی تاج بر سر او چست آمدی تا بیننده را گمان افتادی که این تاج بر سر او نهاده است» ۵

نا تمام

۱- ایران باستان ص ۲۲۳۹ ۲- ایران باستان ص ۲۶۵۹ ۳- تصحیح
عبدالحی حبیبی ص ۱۵۳ ۴- و این نخستین بار است در تاریخ که عدد ۱۳ صاحب
آفر زده است ۱ ۵- طبقات ناصری، تصحیح حبیبی افغانی، ص ۲۰۲

دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه دهخدا

چند هفته در کسور اردن

نخستین مخترع هواپیما - از طهران به دمشق -
مهمان خانه های دمشق - وضع شهر عمان - تربیت مردم
اردن - خیابان ها و خانه های عمان - آثار تاریخی
شهر عمان - ادب راندگان - زنان و دختران - یادی
از فتح اردن بوسیله عمرو عاص - حملات اسرائیل
به اردن - بدبختی آوارگان - اهتمام شیروخورشید
سرخ ایران - احترام عمومی اردنی ها به شاهنشاه
آریامهر - محبوبیت سفیر شاهنشاهی و....

دکتر سید جعفر شهیدی که بی هیچ اغراق از دانشمندان و از استادان طراز اول
دانشگاه طهران است برای ایراد چند جلسه سخن رانی به کشور اردن هاشمی
دعوت شد .

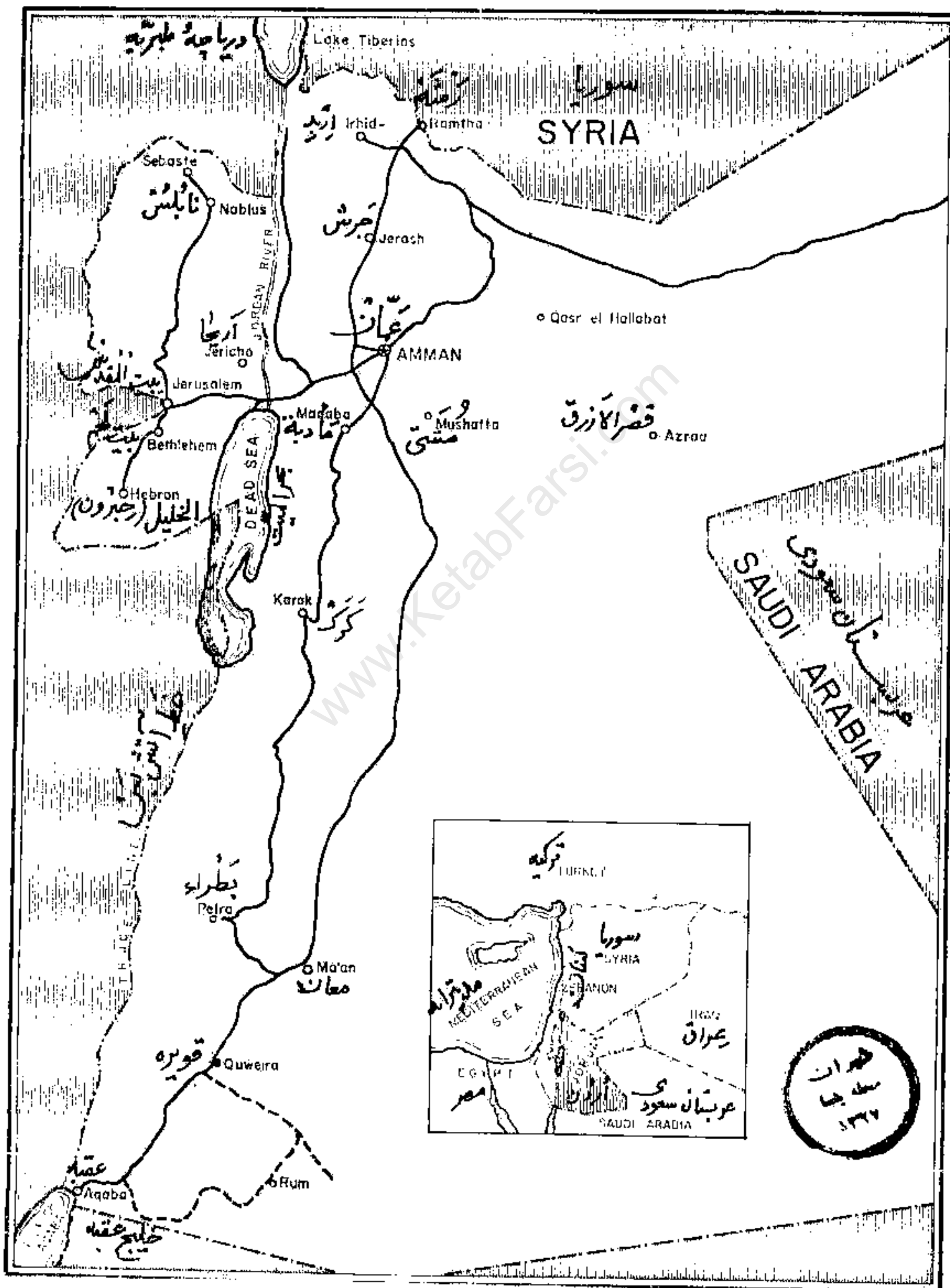
پس از بازگشت درخواست شداجمالی از شرح این مسافرت ادبی را مرقوم دارند؛
چه التماس ها کردم و چه واسطه ها برانگیختم تا این استدعا پذیرفته شد . حق هم تاحدی
با اوست برای این که در دانشگاه علاوه بر دروس خود مواد درسی و در لغت نامه نیز ،
خدماتی را که بر عهده دکتر معین بوده (که خداوند تعالی شفایش دهد) تعهد کرده
و حتی مجال پانویسی و مطالعه مجدد نوشته خود را ندارد . بادر ج مقدمه ای که خطاب
به یغمائی است موافقت نبود اما از اجرای فرمان استاد گزیر نداشت .

متن خطابه های استاد به زبان عربی است اگر مجال یابد که خود ترجمه فرماید
چه بهتر ، و گرنه به عبارت اصلی عربی به طبع خواهد رسید . ان شاء الله . **مجله یغما**

جناب آقای یغمائی ، دوست بسیار عزیز و دانشمندم .

سرانجام اصرار فراوان شما و رفقای روز چهارشنبه کار خود را کرد و پای مخلص را
بتله انداخت . من این یادداشت ها را فقط برای سرگرمی نوشته بودم ولی شما از

آن دسخریه نامه ای فراهم میکنید . تقریباً سی سال پیش بود ، پسردائی من پانزده شانزده ساله بود و در بازار بروجرود کار میکرد . روزی کارفرمای او ویرا به دهی که نزدیک به شهر بود فرستاد . شامگاه که بازگشت گزارش سفر خود را آغاز کرد . یاددارم مدت یک هفته و شاید هم بیشتر داستان این سفر درمیان بود . همسالان او میگفتند اگر



فلانکس به قم یا مشهد برود گزارش سفر او یکسال یا دو سال طول خواهد کشید .
بنده هم باغواي شما و بدست خود چنین دستاویزی بدست خوانندگان فاضل و ظریف

طبع مجله محترم ینما میدهم تا بگویند هر گاه سفرنامه‌آوردن او چنین باشد برای سفر مغرب زمین کتاب چند جلدی مینویسد. ولی بجان شما قسم انگیزه نوشتن این یادداشت‌ها تأثر عمیق من از بی‌خبری ملل مسلمان از یکدیگر است چنانکه نمونه‌های آنرا بکرات ملاحظه خواهید فرمود. شاید نکات قابل استفاده دیگری هم در آن دیده شود. ولی بهر حال برای چاپ مناسب نیست یا لااقل موقع آن نیست. شما میدانید یادداشت‌های مرحوم اعتمادالسلطنه با آنکه از کتابهای بسیار سودمند و از نظر تاریخی دارای اهمیت فراوان است و چاپ آن یکی دیگر از اقدامهای پرارزش دوست عزیزما جناب آقای افشار است، هر گاه هشتاد سال پیش چاپ می‌شد چه طوفانی از ریشخند و طعنه و دشنام برمی‌انگیخت و الحق جای آن بود، نه از آن جهت که در آن کتاب به کسانی اهانت شده است، آن سخنی دیگر است، بلکه از آنرو که تذکار مطالب روز برای مردم روز، کاری عبث است. این یادداشت‌ها هم شاید پس از گذشت نیم قرن برای خوانندگان خالی از لذت نباشد اما برای معاصران هیچ لطفی ندارد، کمترین اثر آن اینست که مرا در محافل انس تخطئه کنند و ناسزا بگویند (و حق دارند) چنانکه دیدم و دیدید که چاپ بعضی یادداشت‌ها و دیوانها چه غوغائی برپا کرد و برای چه مدت نشخوار مجله‌ها را فراهم ساخت.

خلاصه دوست عزیز بدان که با همه کورباطنی جای پای خود را از پیش دیده‌ام و دانسته (ولی از روی ناچاری) بریسمان تو در چاه می‌افتم و این رطب و یابس‌ها را بدست می‌سپارم. ولا رأی لمن یضطر.

روز پنجشنبه ۸ فروردین ماه ساعت ۱۲ هواپیمای چهار موتور عراقی که نام (ابن فرناس) با خط درشت بر پیشانی پهن آن نوشته شده بود با حدود چهل تن مسافر (شاید هم چند تن بیشتر) از فرودگاه بغداد عازم عمان شد. مسافر بغداد به عمان در مواقع عادی هم فراوان نیست، بدینجهت هواپیماهای جت در این خط رفت و آمد نمی‌کنند. نمی‌دانم چرا بمحض دیدن هواپیما از خواندن کلمه «ابن فرناس» دچار نگرانی شدم پندارهایی که صرفاً آژائیده و اهمه و قیاسات ناشی از آن و ارتباط غلط بین مفاهیم است، گاهی سبب تشویش و دلهره می‌گردد و تا مدتی انسان را آزار می‌دهد.

عباس ابن فرناس از متفکران بزرگ اسلام و از مردم قرطبه است. در قرن سوم هجری و هفتم میلادی می‌زیسته و بسال ۲۷۴ هجری قمری مرده است. می‌گویند نخستین کسی است که صنعت شیشه سازی از سنگ رادر اندلس بوجود آورد، ابزاری برای شناسائی وقت اختراع کرد. در خانه خود آسمان را با ستارگان و ابرها و برقها و رعدهای آن مجسم ساخته بود.

ابن فرناس اندیشه پرواز با آسمان و تسخیر فضا را داشت بدین منظور پرها و بالهایی برای خود ساخت و بهوا پرید و مسافتی را هم پیمود ولی بزمین افتاد و پشتش مجروح شد. نوشته‌اند علت سقوط او آن بود که برای پرواز ببال اکتفا کرد و دمی برای خویش نساخت. شاعری از شاعران عصر وی ابیاتی در وصف آسمان او و پروازش سروده است.

شرکت هواپیمائی عراقی بخاطر بزرگداشت این مرد یکی از هواپیماهای خود را بنام او نامیده است با این توضیح معلوم شد که ابن فرناس از شهدای طبقه اول سفر فضائی است.

جوهری لغوی معروف مؤلف کتاب «صحاح اللغة» نیز در همین راه شهید شد! نوشته‌اند دو لنگه در را بزیر بغل خود بست و از بالای بام بزمین پرید اما بیچاره ناکام مرد و بدتر از آن لقب دیوانگی را هم پس از مرگش باو اعطا کردند.

امروز در همه کشورهای اسلامی عده کمی از آشنایان بتاریخ هستند که ابن فرناس را می‌شناسند و از واپسین اقدام جوهری آگاهند، عامه مردم کوچکترین اطلاعی از کار شگرف آنها ندارند، شاید این گمنامی بخاطر اینست که این متفکران بزرگ در شرق یا در دنیای اسلام می‌زیسته‌اند و اگر غربی بودند شهرت آنان بیش از «لئونارد داوینچی» و «بسینه» و «هنسون» بود و شاید اگر جهان اسلام از مسیر علمی خود منحرف نمی‌شد اقدام این متفکران جسور قرنهای پیش از دنیای غرب به ثمر می‌رسید.

باری با توجه باینکه جمله معروف «الاسماء تنزل من السماء» (مانند صدها جمله عربی دیگر که اصالت آنها بدرستی معلوم نیست) در گوش ما حکم وحی منزل را دارد باین فکر افتادم که اگر در هواپیمای ابن فرناس بسرنوشت ابن فرناس دچار شویم چه خواهد شد. قضا را هوا ابرناك بود و زمین بهیچ وجه دیده نمیشد. یکساعت و نیم طول کشید تا بفرودگاه دمشق رسیدیم. در این فرودگاه هواپیما بمدت نیمساعت توقف کرد. وقتی سوار شدیم از آنهمه مسافرتنها شش تن سوار شدند یکی بنده و پنج تن دیگر عراقی. اما آن پنج تن دو افسر داروساز بودند که از سردوشی‌های ایشان آنانرا شناختم، سه تن دیگر هم خود را معرفی کردند دو تن پزشك و دیگری مهندس بود مخصوصاً نام مهندس هواپیما را بیاد دارم مهندس عمر بود، جوانی بلند بالا. با دیدن قیافه خندان و چهره زیبای مهندس عمر خوش بختانه در

کاخ محکم «الاسماء تنزل من السماء» مختصر رخنه‌ای پدید شد، اما بازچنان نبود که فکر ابن‌فرناس و سقوط را از خاطر بزدايد. اين پنج تن عازم جبهه، و کمک به ارتش اردن و عراق بودند. من که اخبار تصادم هفته قبل را در مرز اردن و اسرائيل خوانده



شهر عمان پای تخت کشور اردن

بودم، و از جنگ «کرامه» اطلاع داشتم، با دیدن این همسفران نگرانیم بیشتر شد. با خود می‌گفتم وقتی به زمین بنشینیم پزشک و داروساز بدرمان آسیب دیدگان می‌پردازند، مهندس عمر هم با هواپیماهای اسقاط سرگرم می‌شود، دو افسر هم به جبهه می‌روند، اما تکلیف مخلص چیست و بقول معروف مرا کجا می‌برند؟ در این عرصات و انفسا

چه کسی بفکر امرؤ القیس و طرقة بن العبد است تا چه رسد باین که پرسد منوچهری دامغانی و حسن متکلم از ایشان چگونه تقلید کرده اند. بالاخره کاری بود شده، و پشیمانی سود نداشت، در وسط آسمان هم پیاده شدن ممکن نبود.

تصورهای غلط چنان در ذهنم جا گرفته بود که می پنداشتم صدای توپ و خمپاره و تفنگ در خیابان های عمان قطع نمی شود و کشته ها بر روی هم می افتند و مردم باین سوی و آن سو می دوند. ابن فرناس، هواپیمای بی مسافر دکتر و دارو ساز و مهندس عمر و اخبار روزنامه های تهران همگی باهم می آمیخت و مرا پریشان می کرد... از همه بدتر طوفان و باران سخت هواپیما را مانند گهواره به چپ و راست می برد.

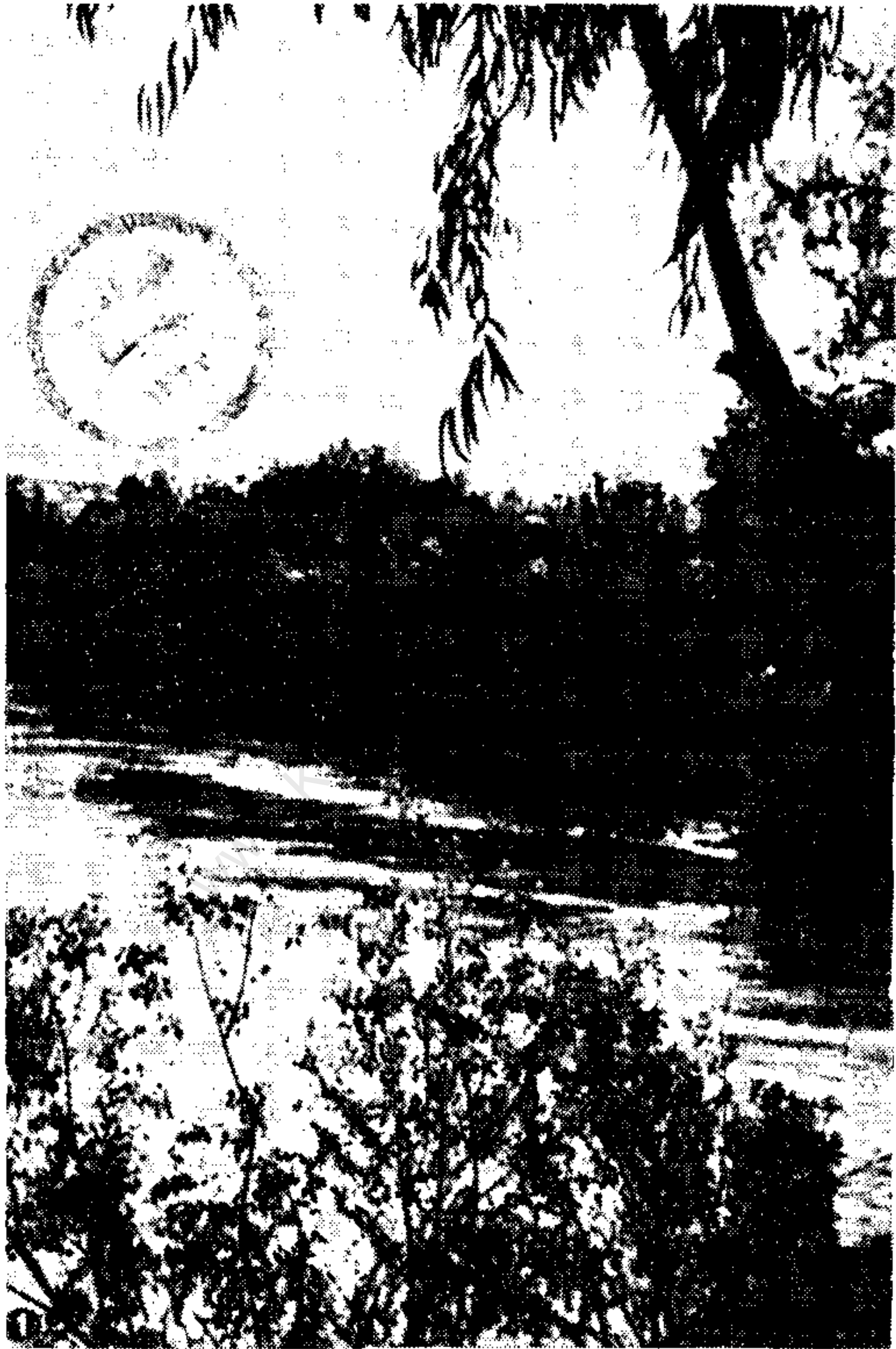
پس از یک ساعت وقتی بفروودگاه عمان پیاده شدم جز باران سیل آسا و محوطه خالی و ساکت فروودگاه چیزی دیده نمیشد. طبق معمول استقبال کننده ای نداشتم زیرا اولاً کسی خبر نداشت ثانیاً ضرورتی ایجاب نمی کرد! خدا پدر راننده تا کسی را بیامرزد که وقتی گفتم مرا بمهمانخانه مناسبی ببر حساب گاو بندی و دلالی گرفتن خود را نکرد و بعداً شناختم که تا کسی ران های عمان برخلاف راننده های تا کسی بعضی از کشورها چه مردم خوبی هستند زیرا بارها کرایه بیش از مبلغ معین بآنها دادم و باعرض تشکر و گاه عرض معذرت، مبلغ اضافی را پس دادند (درست مثل تا کسی رانهای شهر خودمان!)

از فروودگاه تا شهر با يك دید سطحی متوجه اشتباه خود شدم و خوشبختانه تطیر و نام ابن فرناس و تصور میدان جنگ عمان همه بی اساس از آب درآمد زیرا نه تنها صدای گلوله و خمپاره شنیده نمی شد بلکه اوضاع کاملاً آرام بود؛ دکانها باز و مردم بکار مشغول بودند.

مهمانخانه ای که تا کسی ران مرا بآنجا برد (فندق الکازار) نام داشت. و نمیدانم این اسم از کدام زبان گرفته شده.

مهمانخانه چی کلید اطاقی را بمن داد نمره آن را خواندم ۳۰۷ بود. یادم آمد چند سال پیش یکی از استادان بزرگ دانشگاه تهران در مقام مقایسه مهمانخانه های سوریه با تهران بحکم آنکه «همیشه مرغ همسایه غاز می خواند» می فرمودند: مهمانخانه های دمشق با تهران قابل مقایسه نیست و برای اثبات گفته خود میگفتند شماره اطاقی که من در آن بودم (چهارصد و پنجاه و دو) بود (آن سال هنوز هتل هیلتون در

تهران ساخته نشده بود) و من تعجب میکردم که برای شهر دمشق چنین مهمانخانه‌هایی چه ضرورت دارد. وقتی شماره اطاق خود را خواندم و نگاه دقیقی به مهمانخانه



تعمیدگاه محلی که یحیی بن زکریا (معمدان) مسیح را تعمید داد

افکندم، دیدم سه طبقه بیشتر ندارد و مساحت آنهم زیاد نیست متوجه شدم مهمانخانه‌چی‌ها شماره اطاق‌های هر طبقه را از صد شروع میکنند چنانکه در بعضی بیمارستانهای تهران

هم رسم است (کاری است که سالها بعد شرکت واحد اتوبوسرانی خودمان در نامگذاری خطهای تهران از آن استفاده کرده) خلاصه عقده حقارتی را که نسبت به همانخانههای شهر خودمان داشتم و بر سینه‌ام سنگینی میکرد برطرف شد.

روزنامه‌های عصر خبر برخوردهای مختصر مرزی را منتشر کردند و دانستم که منطقه جنگ بمسافتی تا حدود پنجاه کیلومتر دوراست. فردای آنروز جمعه بود و مثل اینکه از همان لحظات اول بامداد مردم برای شنیدن خبر تصادم آمادگی داشتند، زیرا میدیدم برادیو و روزنامه فروشها توجه بیشتر می‌شود اتفاقاً از ظهر تیراندازی شروع شد و بطوریکه سخنان نظامی خبر داد تیراندازی تا ساعت ۷ بعد از ظهر ادامه داشت و در هفت نقطه بین سربازان اردن و اسرائیل زد و خورد در گرفت. از بعد از ظهر بلندگوی پلیس مرتب اخطار میکرد که چراغها را از پشت پرده اطاق روشن کنید مهمانخانه دار ما فوراً مقداری کاغذ سیاه به پنجره‌ها کوبید و در چند نقطه شهر عده‌ای با سطل‌های پراز مرکب آبی رنگ ایستادند و چراغهای ماشین‌ها را چه شخصی و چه دولتی رنگ می‌کردند. شاید دو ساعت طول نکشید که همه اتومبیل‌ها رنگ شد. چند تن را دیدم که داوطلبانه سوار ماشین‌های ارتش شدند تا بجبهه بروند. عجب این بود که آثار نگرانی در قیافه هیچکس دیده نمیشد مثل اینکه همه آنها جزء کارهای عادی و برنامه مرتب روزانه است. جلوی دکان نانوائی و قصابی ازدحامی دیده نمی‌شد گویا کسی بفکرش نمی‌رسید که شاید فردا جنگ نزدیک‌تر شود و آذوقه یافت نگردد. اگر مختصر نگرانی وجود داشت در خاطر چندتن مسافری بود که در آن مهمانخانه ساکن بودند مخصوصاً تاجر جوانی را دیدم که بازنش از افریقای جنوبی بمکه مشرف شده و در بازگشت گذارشان به عمان افتاده بود و در همان مهمانخانه بسر میبردند. می‌خواست از راه قاهره بکشورش برود و بحکم غربت باهم آشنا شدیم با چند کلمه انگلیسی دست و پا شکسته و استفاده بسیار از زبان بین‌المللی باهم درد دل میکردیم، بسیار می‌ترسید و هرچه باو میگفتم بنده خدا خطری متوجه تو نیست باورش نمیشد، آخر هم از هواپیما و رفتن بقاهره چشم پوشید و با اتومبیل از راه سوریه به بغداد رفت.

روز شنبه دهم فروردین اوضاع آرام بود. بعد از ظهر مهمانخانه دار کاغذها را از پشت پنجره برداشت، شیشه‌های چراغ اتومبیل‌ها هم کم‌کم شسته شد، شب یکشنبه

شهر قیافه معمولی خود را پیدا کرد و چراغهای شهر روشن گشت.

شهر عمان پایتخت کشور هاشمی اردن اکنون سیصد هزار تن یا بیشتر جمعیت دارد و بر فراز تپه‌های متعددی ساخته شده است. این تپه‌ها را جبل میگویند.

«جبل عمان» و «جبل اللوبیده» از نقاط تازه ساز پایتخت است. مخصوصاً جبل عمان دارای ساختمانهای زیبائی است. سفارت خانه‌ها بجز سفارت امریکا که در جبل اللوبیده است عموماً در این جبل است. از جمله سفارت شاهنشاهی ایران و منزل سفیر کبیر ایران که باغ بسیار زیبا و با صفائی است در همین منطقه است. از جبل‌های دیگری «جبل الحسین» و دیگر جبل القلعه است. موزه شهر در جبل القلعه قرار دارد و در باره آن بعداً توضیح خواهم داد.

این پستی‌ها و بلندی‌ها بهمان اندازه که در روز میدان دید را محدود میکنند و باصطلاح عرصه را بانسان تنگ میسازد شب هنگام که چراغهای شهر روشن میشود از بلندی بسیار زیبا بنظر میرسد. خانه‌های محله‌های نوساز دیواری کوتاه دارد که بلندترین آن يك متر و نیم و غالباً یکمتر یا کمتر است بهمین جهت باغچه خانه‌ها و چمن کاری و گلکاری خانه‌ها پیدا است و بر زیبائی شهر می‌افزاید.

فرض کنیم یوسف آباد و عباس آباد بهم چسبیده است و فرض کنیم مردم این دو نقطه باید احتیاجات خود را در محل خود تأمین کنند پیدا است که چگونه مغازه‌ها و ساختمانها و سینماها و بناهای دیگر در آنجا ساخته میشود، عمان چنین منطقه‌ای است. در داخل پایتخت از آثار باقی مانده حکومت رم قدیم معبدی است که پلکان نیم دایره و قسمتی از دالانهای آن باقی مانده است و آنرا مدرج فیلادلفیا مینامند. قسمت عمده این بنا بمرور زمان نابود شده است. اکنون دولت مشغول ترمیم و نگاهداشت باقی مانده این معبد است. گفتیم شهر عمان بر فراز و نشیب تپه‌ها یا بقول خودشان جبل‌ها ساخته شده است. روکاری بناها عموماً از سنگ تراشیده سفید یا سبز کم رنگ است. هر يك از صاحبان خانه‌ها موظف است نمای خانه خود را به شکلی جداگانه بسازد و این تنوع در زیبائی شهر بسیار مؤثر است. درخت‌ها و چمن‌های شهر از آب لوله کشی یا آب باران سیراب میشود. اصولاً قسمت شرقی اردن کوهستانی است و آب ندارد. نهر اردن هم پائین تر از قسمت شرقی است و برعکس قسمت غربی از آن

مشروب میگردد. کشتزارها و درختها و جنگل‌های قسمت شرقی از باران آب می‌خورد. آب شهر از نهر كوچك زرقاء تأمین میگردد. فقط مناطقی که ارتفاع کمتری دارد یا مسطح است از نهرهای كوچك آب می‌گیرد. اغوار ۱ نیز از آب نهر استفاده می‌کند. سخن از ساختمانهای شهر عمان و خانه‌های بی‌دیوار آن بود. آزادی ساکنان این خانه‌ها چیزی است که در همان روز اول توجه مرا جلب کرد. فراوان میدیدم که خانم خانه و یا دختران او در ایوان و باغچه خانه یعنی تقریباً در راهگذر مردم بکتاب خواندن یا دوخت و دوز مشغولند و آیندگان و روندگان کوچکترین مزاحمتی برای آنان ندارند گویا اصلاً کسی آنجا ننشسته است. در اینمدت هرچند که کوتاه بود خشونت یا تندی، مشاجره، متلك گوئی و بعضی تعارفات دیگر که رائج بین المللی است در عمان ندیدم و علت حقیقی آنرا هم نتوانستم بفهمم زیرا نظیر این متانت و آرامش در دیگر کشورهای عربی کمتر دیده میشود. مردم عمان و بلکه مردم چند شهری که از این کشور دیدم عموماً مؤدب، خونگرم بودند، در گفت و شنود نهایت ادب را رعایت میکردند؛ غالباً می‌پنداشتند عراقیم وقتی میگفتم ایرانی هستم بیشتر محبت میکردند بخصوص هنگامیکه میدانستند مهمان دانشگاه هستم. من از تمام مردمی که در شهرهای مختلف اردن با آنها آشنا شدم نام ایران را جز با احترام و محبت نشنیدم. گاهگاهی بعضی‌ها گله دوستانه میکردند و توقع بیشتری از ما داشتند که آنهم ناشی از تبلیغات نابجای رادیوهای بعضی کشورهای عرب زبان بود.

در عراق رسم است وقتی کرایه تا کسی را می‌پردازند براننده تا کسی کلمه‌ای می‌گویند که معنی آن در فارسی «بگیر» است. من هیچوقت در عمان چنین کلمه‌ای را در تا کسی یا اتوبوس نشنیدم و در سوریه بندرت بگوش می‌خورد. بجای این کلمه وقتی می‌خواهند کرایه اتوبوس یا تا کسی را بدهند می‌گویند «سرافراز کنید» یا «بفرمائید» یا لطفاً. و این نشانه‌ای ادب اجتماعی مردم است. استعمال این کلمات مخصوص طبقه تحصیل کرده نبود زیرا من مخصوصاً با اتوبوس و تا کسی سرویس می‌رفتم که بیشتر به اخلاق مردم آشنا شوم و بالنتیجه با همه طبقات برخورد داشتم و همه همینطور رفتار میکردند.

نا تمام

۱- اغوار جمع غور بمعنی زمین پست و اصطلاحاً مناطقی است که از سطح دریا پائینتر است. بهمین جهت محصول آن خوب و مرغوب است. در همین محل بود که عمرو بن العاص لشکر خود را فراهم کرد و در همین موضع مسلمانان برومیان پیروز شدند.

ثنای «سنا»

ای پیک صبا گو درود ما
 سر حلقه ارباب معرفت
 دانشمند بزرگ شرق
 آنکس که ز فرط کمال و علم
 آنکس که بیباغ ادب فراشت
 آنکس که بتا باندۀ زواج فضل
 دریافتم آن نغز چامهات
 نالیده‌ای از کید حاسدان
 بوجهل شنیدی چه کرده است
 بوجهل خصالند این گروه
 گر گفت تورا یاوه‌ای حسود
 بگذار که سوزد در آتشی
 هرگز نشود حاسد و جهول
 آری ز حسودان و جاهلان
 هان! در گرانسنگ با خرف
 دانی تو که ارباب فضل را
 دانی نبود پیشه، خلق را
 تا مر فضلی زمانه را
 باشد، نفس پلید خویش
 حساد تو مشتی عقاربند
 تو بدر منیر مکارمی
 توروشن و پاکی چوروز و خصم
 مردم همه دوئند و دون نواز
 ای همت تو ماجرا شکن
 آنکس که ملایک بدو زنند
 در حیرتم، او چون برآورد
 صعوه بچه نیرو دهد مصاف
 ای داده جلال و کمال تو
 اینها بود افعالشان هدر
 استاد عزیزا! متاب رخ
 البرز گرانسایه را چسان
 یاران تو استاده صف بصف
 بگذار که گیرند دوستان

بر سرور دانشوران سنا
 سر خیل ادیبان پارسا
 دریای نبوغ و یم دها
 زد خیمه و خرگاه بر سما
 چون سرو سهی، قامت رسا
 بر پهنه ایران زمین ضیا
 موزون و دل انگیز و خوش نوا
 وز دشمنی دشمن دغا
 اندر بر آئین مصطفی
 بی شائبه شبهت و ریا
 مستوه و مکن هرگز اعتنا
 کافروخته در جان او خدا
 جز مرتکب کار نا روا
 بر ناید جز فعل نا سزا
 همسنگ تواند شدن کجا!
 نبود ز جهان بهره جز عنا
 ایندوره بجز کذب و افترا
 آرند بسر گونه گون بلا
 سازند از آن ملعنت رضا
 با زهرا گین نیش جان گزا
 خصمان تو از جمع اشقیا
 تاریک و سیاه است چون مسا
 گیتی همه رنج است و ماجرا
 در رنجی ازین ماجرا چرا؟
 از کنگره آسمان ندا
 فریاد ازین قوم ژاژ خا
 در اوج فلک با فرهما
 مرآت ادب صیقل و جلا
 اینها بود اقوالشان هبا
 زین فضل فروشان خود نما
 منقار کلاغی کند ز جا
 چون شیر نر آماده و غا
 داد دل آزردۀ تسورا

جمشید امیر بختیاری

گشتی در خاک یزد

- ۲ -

صبح از مروس به سوی هرات که نه فرسنگ راه است حرکت کردیم . بر سر راهمان ترکان و هراوریجان قرار داشت . آثار قدیم نداشت . اما مزادهای تازه دارد که گفتند چند سال قبل از پس خواب نما شدن سیدی بنا نهاده اند . مع هذا سری تو کردیم که هنر امروز مردم آن سامان را هم دیده باشیم . معلوم است که بسیا کریه و بی مایه بود .



نقش ساخته از سیم گل در شیخ عبدالله مروس

پس از هراورجان چهره بیابان تغییر کرد ، زیبا تر شد . بیابانی پیش آمده که بته‌های گز زرد و قرمز و سبز آن پهنه‌رارنگ آمیزی کرده بود . « گویی به مثل پیرهن رنگ‌رزان است » . درختچه‌های سرخ شده گز بر اثر سوز سرد خزان چون شعله آتش شده بود .



آتش‌دان بقعه شیخ بهاءالدین در مبارکه مروست

هرات روی هم رفته آبادان‌تر و سرسبزتر از مروست است و نیز بزرگتر و طبعاً به همین جهت است که می‌گویند « هرات و مروست » ! اما درین شهر کی که همانام هرات نامدار است از آثار قدیمی که ما طالب بودیم بکلی خالی است . درین ایام سرد ، انگورتازه‌ای خریدیم و خوردیم که از تردی و لطافت و نازکی و چندین صفت دیگر ازین قبیل نصیب داشت .

از هرات به شهر **بابلک** حرکت کردیم . راهی بسیار بد بود . از میان کویر یعنی لجن و لای میگذرد و طبعاً و عقلاً نمی توان ادنی انحرافی از راه کوبیده جست . کویر بازویی علف خود حیاتی دارد که آب زاینده آن است و نمک و گل (به کسر) را در آن می رویانند و همین کشادگی و زندگی خاص صلابت و مهاپتی بدان می دهد که آدمی را می ترساند و زیبایی و قشنگی آن را نیکوتر مجسم می کند . از کویر که در آمدیم بیشه های گز زرد شده لطفی دیگر و ذوقی دیگر داشت . دشت چون غروب رنگ ملایم خفتن آفتاب یافته بود . راه همان راهی است که پدران کاروانی ما از اصفهان به بندر عباس سفر می کرده اند . يك وجبش هم تازه نیست . میان راه به چشمه شوری رسیدیم که درختان قطور « پده » و چند شتر حکایت از بارانند از میان راه داشت و پس از آن نیز خرابه رباط کوچکی دیده شد .

شهر **بابلک** شهر نیست . قصبه ای آبادان است . نامش را در کتب جغرافیائی قرون پنجم و قبل و بعد شهر **فانک** نوشته اند ، هنوز در نیافته ام که کتابها غلط است یا آنکه چنین تغییری در نام روی داده است که « ت » به « ف » بدل شده (۱) شهرت شهر **بابلک** درین قرن اخیر بمناسبت نزول آقا خان محلاتی بدانجاست مسجد مشهور به **مسجد شهر** که آقاخان در جوار آن منزل کرده و به **خلوت آقاخان** شهرت یافته بوده است امروز بر کنار شهرست و منفرد مانده و اطرافش را باغها فرا گرفته است ، مسجدی است در شرف انهدام . هنر و ظرافتی هم ندارد . ترکیبش قدیمتر از عصر صفوی می نماید ، و مختصر گچ کاری آن صفوی است ، دیگر درین شهر قدیم چیزی که دیدنی باشد ندیدیم ، جز آنکه باسفری به کوهستان میمند یکی از عجیبترین زند گیهای بشری را که غارنشینی است به چشم دیدیم .

میمند واقع در شش فرسنگی شهر **بابلک** در دل کوهساری واقع شده است . راهش از کفهای میگذرد و **يك** فرسنگش میان درختان بنه قدیم و کهن است و معلوم می شود که روزگاری جنگل مانند بوده است . میمند در دوسوی دره ای بنا شده است . رودش خشک و سنگلاخی است . باغهای مختصر دارد که درختانش گردو و بادام است . درین آبادی خانه ساخته از خشت و گل و سنگ دیده نمی شود همه مردم که حدود چهارصد خانوارند در غارهای چهار گوشه کنده دست آدمی زندگی می کنند . غارها در سه چهار طبقه در بدنه کوهکی سنگی و در دوسوی دره ایجاد شده . جنس کوه از سنگ رسوبی است که خوب بهم جوش خورده و سخت و سفت شده است و به اطمینان می توان آن را سوراخ کرد و ترس فرو ریختن نداشت و بمانند بنای « بتون آره » در آن زندگی کرد . مغاکها پستو دارد ، رف دارد ، سه درگاه و سکو دارد و آنها که بزرگترست مثل حمام و مسجد ستون دارد . بطور کلی با معماری خاصی ساخته می شود . معمولاً هر سه اطاق در **يك** کوچه (به اصطلاح خودشان کیچه) کنده شده . این کوچه مانند ها را به عرض **يك** و نیم تا دو متر و طول سه چهار متر در بدنه کوه ایجاد کرده اند و در منتهای کوچه **يك** اطاق و در دو پهلو دو اطاق وجود دارد . دبستان آبادی در یکی از همین کوچه ها است . اطاق دست راست دفتر مدیر و دو اطاق دیگر کلاسهای اول تا چهارم است . اطاقها معمولاً نورگیری جز در ورودی ندارد . در قبرستان ده سنگ گورهای مرمر بلند تراش و بدخط بسیار دیده می شود که اکثراً مربوط به قرون یازدهم و دوازدهم است . سنگهای قرن چهاردهم از سنگ طبیعی رودخانه

و بخط‌های غیر قابل قرائت است . کسب عمده مردم قالی بافی است .

غروب شد و آرام آرام قرص خورشید در سیاهی شد . « نشستن آفتاب در کویر با آسمان باز و صافی و گشاده بسیار دیدنی است و چون در شفق ابری نبود که حجاب خورشید باشد پنهان شدنش را که تا آخرین لبه محیط به پشت زمین رفت بطور کامل دیدیم . پس به شهر بابک باز گشتیم و چون تاریکی راه بر ما بست به منزل مردی مهمان نواز و خوش مشرب که ما را بی هیچ آشنایی به خانه خود خواند در آمدیم و آسایش یافتیم . گفتیم و شنودیم و خوش گذشت .



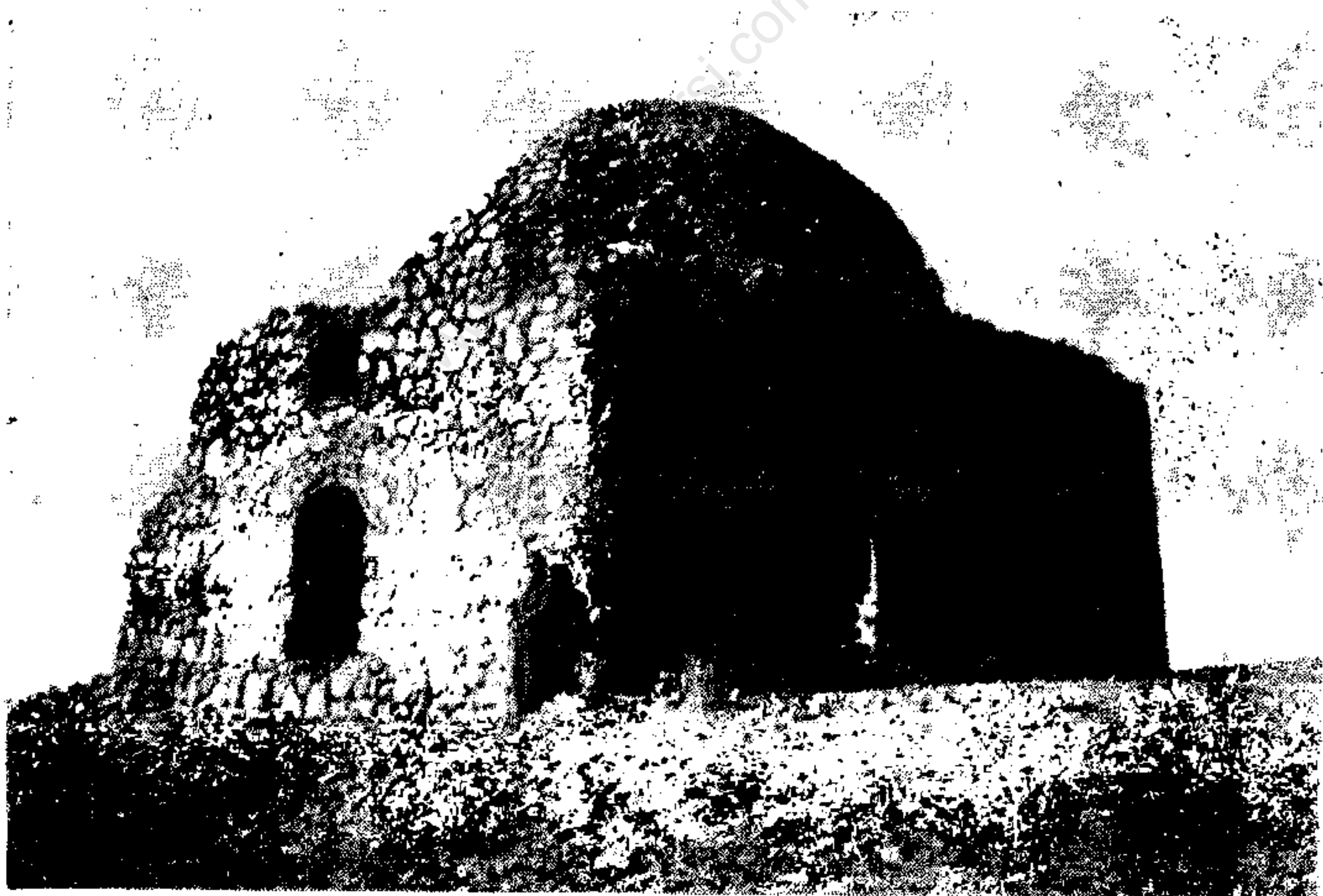
میمند

صبحگاهان بار سفر بستیم و به سوی شمال راهی شدیم . مقصدمان جوزم (به فتح اول و دوم) است . بر سر راه دهکی در شش فرسخی بنام کهنه و کرا قرار دارد که گنبد مخروطی سنگی مرتفع آن چشم گیر است . این گنبد رامل حیدر (= ملا حیدر) می گویند چهارطاقی است که از سنگ و گل بنا شده و ظاهراً از دوران اوائل مغول است . این محل نزدیک گردنه‌ای واقع است . و راه از اینجا داخل کوههائی می شود که جوزم و دهج در دل آنهاست . جوزم آبادی پر درختی است ، بنای خانه‌ها از سنگ است . قلعه‌ای سنگی داشته است که بکلی ویرانه است . از جوزم تا دهج شش فرسنگ است . راه کوهستانی است . آبادی کم مایه‌ای است . قالی بافی پست و متوسط کسب زمستانی مردم آنجاست .

از اینجا راه دوتا می شود . یکی به سوی شمش می رود و به شاهراه یزد و کرمان متصل می شود و دیگر کوره راهی است که به میان کویر و به دهی موسوم به خور Xowr [خبردر

کتاب) منتهی می گردد . ما به سوی خبر حرکت کردیم . باز هم قسمتی از راه کوهستانی است . دامنه کوهها از گون و بیشه های زرشک (که در محل زارچ گفته می شود) و کروک (Korruk) و ارژن پوشیده است . کروک درخت های نسبتاً قطوری است . چون کوهها به سرآمد راه به پهنه ای بیابانی رسید . کفه همان کفه ای است که بر سوی دیگرش مروس و هرات را دیدیم و پس از دور زدن کوهها و کویر و باطلاق باز از سوی دیگر بدان اندر آمده ایم .

خبر از دهج پنج فرسنگ فاصله دارد و از دور آبادی سرسبزی می نماید . مدخلش قبرستان قدیمی است که سنگهای قرون هشتم به بعد در آن زیاده است . بسیاری از قبرها از آن شهداست ، شهدای جنگی محلی و شاید هم جنگهای مهم تاریخی عصر تیموریان که درین صفحات قشون و قشون کشی کم نمی شده است . روی سنگ قبور جمل دعائی فارسی با ذال معجم چندتا دیده شد که معلوم می شود تا قرن نهم در آن نواحی از آن دست نکشیده بودند و این يك مثال :
 و خدایش پیامرزا ذ که يك الحمد و سه بار قل هو الله احد از برای این تازه گذشته و جمله گذشتگان اهل ایمان بر خوانا ذ .



کهنو کرا

از خبر به جاده ای در افتادیم که مارا به نزدیک مهریز (از توابع یزد) می رساند ، به قصد آنکه از میان راه به سوی ابرقو برویم . خبر بر میان چهار راه است . یکی راه همان است که آمده بودیم ، راه دیگرش به مروس است و یکی راه هم به هرات دارد . راهی که در

پیش داریم بیست فرسنگ بیابان است. راهی است بی آب و پر گیا، گیاهش بته های گز و طاق و اشنان است. قسمت اعظم راه کفه ای است پهناور که دورادورش را کوههایی در دور دست محدود کرده اند. راه همان راه شتری قدیم و ساخته قدماست که بقول مردی شوخ از اهل بوانات که سرد و گرم روزگار چشیده بود راهی «تایری» شده است. آنچه مسلم است دولت دیناری مخارج برای آن ندارد. راستی نیامدن باران خود حافظ راه است.

در راه به چاه ترش رسیدیم که بار اندازشتران و استراحت گاه مسافران کاروانی است. تنگ غروب بود و اتفاقاً چند شتر بارانداخته بودند. بارشان هیزم قیج و طاق بود. دویچه ساربان دیدیم که از ایستادن ما ناراحت شدند. چه ما را مفتش جنگلبانی تصور کردند. رنگ و رویشان سخت باخته شده بود. باوجود این خود را از تنگ و تانینداختند. ما را به مهربانی به چای تیره خود دعوت کردند. پس از خوش و بش و پرسش از چه و چون راه پرسیدم هیزم ها را به شهر می برید؟ بزرگتری به لهجه یزدی گفت نملند! (= نمی هلند، نمی گذارند). گفتم پس کجا می فروشید؟ گفت توی ده و دوده ها!

راه افتادیم. اما حیرت و عجیبی دست داد که به نیشخند سبکی و آرامی یافت. باستوده حرفمان به اینجا کشید که ما مور جنگلبانی یا جنگل داری دم دروازه شهر نشسته است که هیزم وارد نکنند. مرد آن نیستند که به پهنه بیابان و کویر در افتند که مانع بریدن درخت و کندن بوته بشوند و به فلسفه قانون عمل کنند. شاید از باب تجاهل العارف است! همین گیاهان و بوته های خشك نمای بی برگ و کم جثه که به بادی بندند از نعم الهی است که شهرهای کویری را از ریک روان در امان می دارند و اگر شاخ و بالشان را نشکنند بیشهزارها خواهد شد که در پاکی هوا و شادی طبیعت مؤثر خواهد بود. اما مردم دهات چه کنند؟ هم دسته ای کسپشان کنند هیزم است و هم آنکه ده نشینان هنوز با هیزم پخت می کنند و چای می نوشند و گرم می شوند. باری ما مور شهری است و مرد شهر، و ساربان خداوند بیابان. قطعاً ما موران محترم همه ماه گزارش تفصیلی توقیف هیزمهایی که به تخلف و قاچاق بریده شده است به مرکز می فرستند و ...

آرام آرام تاریکی دشت را در خود فرو کشید. از سوی دیگر ماه شب چهارده از آسمان بلند کویر نور بیدار نگاه دارنده و نقره ای خود را بر خاک و خاکیان پاشیدن گرفت و نیروی زیبایی ساز و سحر انگیزش را به روشن ترین وجه در بیابان جلوه گر ساخت.

پس از در نور دیدن راهی دراز و خلوت از گالمنند و پس از آن چاه مور تین گذشتیم و در کنار همین آبادی کوچک به جاده ای که یزد را از راه مهریز به شیراز متصل می سازد در افتادیم. دو فرسنگ دیگر رفتیم و به تنگ چنار رسیدیم و شب را در طاق سپاهی دانش که به مهرما را پذیرفت آرمیدیم.

صبح زود راهی شدیم و به سوی محال گاریزات یعنی اردون و ارنون و گاریز و بخ و رشکو (رشکویه) رانیدیم. در گاریز که چند سال قبل آن سیل کذائی ده را برده است «ده نمونه» ساخته اند. عمارتها يك نواخت و يك شكل است. هنوز لوله کشی و آب ندارد و مردمش توقع دارند که زودتر ك بدادشان برسند.

در بخ اما مزاده ای هست که بنایش تازه است ولی سه سنگ قبر از قرن پنجم دارد که حکایت از نسبت سیادت بر خوابیدگان زیر سنگ ندارد. بخ و گاریز بیش از سه کیلومتر از هم دور

نیست و آبادیهای بزرگی هم نیست. پس از آن بزگاباد و بین آباد و نجم آباد بر سر راه است. از نجم آباد جاده اصلی را وا گذاشتیم و به سوی کویل (شاید کویر که سیل آن را بکلی قاعاً صفصفا کرده است) ورشکویه رفتیم. در قبرستان کویل سنگهای قرن یازدهم و دوازدهم باقی است و قدیمترین سنگش مورخ ۱۰۶۷ بود.

در این منطقه از ارنون تار شکو معدن گل سفید زیاد است و کار زنهای و بچه ها «گل شوئی» است. کاری است سخت و ناسالم. خاکش دستها و چشمها را می ساید و می فرساید، ولی مزد چنین کاری روزی بیست ریال است.

برای رفتن و رسیدن به ابرقو باز بجای راه اصلی جاده میان بر و شتری را که از بیابان دورناکی می گذرد. اما نزدیکتر است. اختیار کردیم. بیابانش قفر نبود. بوته های گز و اشنان و گنگ (Gang) زیاد دارد. هفت فرسخ بیابان سپردیم و به محلی بنام چاه بیگی رسیدیم. در این بیابان یزدیها با کندن چاههای موتوری به تازگی مزارعی و کشتهایی آبادان کرده اند. گفتم که سبزی بیابان بیشتر اشنان بود. اشنان روزگاران دراز صابون دست شوی و کف لباس شوئی ملت ما بود و بجای تمام این گردهای ماشینی لباس شوئی کار می کرد. از اشنان «کریا» می سازند. چند دسته «کریا ساز» آتش افروخته بودند و کریا می ساختند. کریا هم قیمتی ندارد و بازارش کساد پذیرفته. ناتمام

توضیح مهم

در شماره گذشته مجله راجع به اجزاء نسخه هنرورانه قابوسنامه جنجالی که به امریکا رفت و استاد مینوی با مقاله مشهور «قابوسنامه فرای» ماهیت آن و مخدوش بودن متن را مطرح فرمود مرقوم داشته اید که اکنون استاد مینوی نظر خود را تغییر داده اند.

چون آقای مینوی از ایران بدورند و فوراً نمی توانند خود به توضیح پردازند و چون قطعاً ایشان چنین بیانی نفرموده اند و برای جنابعالی اشتباهی در استماع رخ داده بطور توضیح عرض میکنم که موضوع مخدوش بودن قابوسنامه در مجموعه مذاکرات چهارمین کنگره هنر و باستانشناسی ایران است مطرح شده است و متن خطابه هایی که در باب آن خوانده شده درج گردیده و این قسمت از آن بصورت مستقل انتشار یافته است. درین کتاب دکتر یارشاطر و پرفسور فرای موارد عیب و اشکال فنی متن را که آقای مینوی هم در مقاله خود نوشته بودند تصدیق کرده اند. و جز این در مقاله دیگری که مربوط به آزمایش شیمیائی نسخه است بکار رفتن رنگ و جوهری تأیید شده است که تازه و حدیث است. چون مقاله آقای مینوی در ینما چاپ شده بود مناسب است که ترجمه بحثهای مورد ذکر را هم تهیه کرده برای اطلاع علاقه مندان در مجله درج فرمائید.

مجله ینما - اشتباه از حبیب ینمایی است. (ایرج افشار)

باز ...

باز آهسته نسیم یاد او ، می‌وزد در گلستان جان من .
باز گلهای سپید یاسمین یادم آرد خندهٔ جانان من .



باز کم کم لاله می‌درد قبا باز گل آتش زند در باغها .
باز می‌بندم طراز از بهر او شهردل را با چراغ داغها .



باز بلبل ناله‌ای سر می‌دهد . باز از دل خیزدم فریادها .
باز دیوانه شوم کز تاب موج می‌کنم از گیسوی او یادها .



کم کم شوری بیابینم دگر در سراپای وجود مرده‌ام
نرم نرمک نی نواز رستخیز شعله بارد بر تن افسرده‌ام



آذرخش بی‌غریو شوق باز دزدکی در خرمن صبرم فتاد
ای خرده‌ان! پایداری کن یکی باز فصل گل رسید و پیک باد !

برنامه چهارم

-۲-

آموزش و پرورش : و اما در مورد بخشهایی که بیشتر جنبه اجتماعی دارند ار همه مهمتر بخش آموزش و پرورش است . در این مورد باید امر تهیه کادر لازم و تکنسین های لازم و افراد لازم در سطوح مختلف در نظر گرفته شود . هیچ لازم نیست با این کمبودی که ما الان داریم برویم دنبال تعلیمات کلاسیک و مدارسی درست بکنیم که مثل گذشته بگوئیم حتماً کسی که وارد می شود باید دارای دیپلم متوسطه باشد و یا گواهینامه سوم متوسطه داشته باشد و شرائط خاصی را دارا باشد، مدت مشخصی هم طول مدت تحصیلش باشد بنده میگویم در بعضی شرائط حتی از افراد بیسواد هم باید استفاده کرد برای اینکه گفتیم قسمت عمده افسراد این مملکت کشاورزان هستند که هیچ نوع تعلیماتی ندارند و اینجاست که بامختصر تعلیماتی براحتی میشود با بایادادن چیزهای خیلی ساده سطح درآمد آنها را بالا برد. بنا بر این چه اشکالی دارد که مدارسی در نزدیکی دهات ایجاد کنیم که دوره های تعلیم چهارالی شش ماهه داشته باشد و افراد کشاورز بیایند آنجا و تعلیماتی را فرا بگیرند .

آموزش فنی : در سطح بالاتر در قسمتهای فنی هم باز فعلاً توقع خیلی زیاد نباید داشته باشیم که هر کس وقتی وارد يك بمدرسه فنی میشود يك تخصص عالی و کامل پیدا بکند الان بسیاری از کارها هستند که با داشتن يك تخصص ابتدائی که بعدها بموقع میشود آنرا تکمیل کرد مقداری از کارها را راه می اندازد . بنا بر این در تعلیمات حرفه ای نظر ما این است که دوره های متغیر و کوتاه مدت و بسته با احتیاجات درست بکنیم .

تعلیمات عالی : در نظر است که در طول برنامه در حدود ۵۰ هزار نفر تکنسین تربیت بشوند و با اضافه تعلیمات متوسطه از وضع فعلی خارج شود. آنهایی که میخواهند به دانشگاه بروند و تعلیمات عالی ببینند متوسطه را طی خواهند کرد ولی خیلی افراد هستند وقتی به متوسطه رسیدند تحصیلاتشان را قطع میکنند. در طول برنامه چهارم به اینها يك نوع تعلیمات مختلفی داده میشود تا بعدها وقتی وارد جامعه شدند بدردکاری بخورند و فقط يك تعلیمات نظری نگرفته باشند . با برنامه ای که تنظیم شده در حدود ۸۰ هزار نفر این نوع تعلیم خواهند گرفت .

مبارزه با بی سوادی : و اما درباره موضوع سواد که اصل مطلب است باید گفت طبق محاسبه ای که شده در آخر برنامه چهارم ۹۳ درصد اطفال لازم التعلیم در شهر ها بمدرسه خواهند رفت و در حدود بیش از ۵۵ درصد اطفال روستاها بمدرسه خواهند رفت و این يك قدم بزرگی است در راه مبارزه با بیسوادی .

در برنامه چهارم تعداد باسوادان بین ۱۰ سال و ۴۵ سال از ۳۵ درصد امروزی به ۶۰ درصد خواهد رسید .

موازی با این تعلیمات فنی البته تعلیمات دانشگاهی هم توسعه پیدا
تعلیمات دانشگاهی: میکند. الان که در ابتدای برنامه چهارم هستیم تعداد دانشجویان ۳۷ هزار نفر است و این رقم در پایان برنامه چهارم به ۶۰ هزار نفر خواهد رسید . باید دانشجویان خارج از کشور را هم حساب کرد که در حدود ۲۰ هزار نفر میشوند و تعلیمات عالیه میبینند . بنده امیدواری دارم با این مقدمه‌ای که گفتم و جلب اعتمادی که شده دیگر مثل چند سال پیش ناامید نباشیم از اینکه این افراد برگردند بکشورمان . بخصوص اگر بتوانیم برای آنها کاری که مطابق میلشان باشد پیدا بکنیم و بنظر بنده با این برنامه حصول چنین مقصودی میسر است و مخصوصاً که برای دولت مشکل است که این افراد را استخدام بکند و آنها را چه از نظر حقوق و چه از نظر محیط و نوع کار راضی بکند . اگر دولت نخواهد که تمام کارها را خودش انجام بدهد و یک مقدار از کارهایی را که مورد نظرش هست از راه گرفتن سرویس از دستگاههای خصوصی انجام بدهد با این ترتیب مسلماً تعداد زیادی از افرادی که در خارج هستند بوطن برمیگردند .

یکی از موارد جالب دیگر موضوع درمان است. مادر برنامه چهارم
بیمارستان: در نظر گرفتیم بعوض اینکه تمام بیمارستانها را خودمان بسازیم این کار را با دادن وام و کمک به پزشکان و اگذار کنیم تا خود آنها بیمارستان ایجاد بکنند منتها البته همه آنها تمایلشان این خواهد بود که این کار را در تهران بکنند ولی ما این همکاری را تحت شرایطی خواهیم پذیرفت . فی‌المثل اگر در تهران بیمارستان بتعداد کافی بود پزشکان که اگر در تهران هستند حتماً در جای دیگر باید وظیفه خود را انجام بدهند و مطابق برنامه ما پیش بروند. در مورد بازپرداخت این وام برنامه اینست که دولت بعوض اینکه پول از آنها بگیرد بصورت معرفی مریضی اینکار را انجام بدهد و این ترتیب جایگزین وضع فعلی میشود که دولت بهر حال عده‌ای مریض را مجاناً به بیمارستان معرفی میکنند یا آنهایی که بیمه شده‌اند از طریق بیمه معرفی میشوند . با این طریق فکر میکنم هم درمان بطریقی پیش برود و هم اینکه پزشکان باین کار جلب میشوند و این کار از حالا شروع شده و عده زیادی از دکترهایی که تا بحال بایران نمی‌آمدند و در خارج تحصیل میکردند با این برنامه به بازگشت به ایران و کار در وطنشان علاقمند میشوند .

از لحاظ بهداشت البته سعی در اینست که بهداشت به مردم واگذار
بهداشت: بشود ولی در این راه فقط قدمهای اولیه را میشود برداشت چون

هنوز استطاعت مردم آنطور نیست که ما امیدوار بشویم تمام کار درمان را بمردم واگذار کنیم . بنابراین در برنامه چهارم مثل گذشته به بهداشت اهمیت زیاد تری و بیشتری داده میشود . مبارزه با امراض مختلف و پیشگیری‌ها و بهبود وضع محیط و غیره و علاوه بر این و تمام عملیات درمانی را هم بآن طریق که گفتم نمیشود انجام داد . هنوز در خیلی جاها در روستاها با استفاده از سپاهیان بهداشت از درمانگاههای اختصاصی باید عمل کرد . رویهمرفته در این برنامه ۱۷ هزار تخت به تختهای بیمارستانی افزوده میشود و چند صد درمانگاه و مراکز مختلف درمانی و بهداشتی ایجاد خواهد شد .

احتیاجات و سوالات توضیحات

احمد احمدی - استاد ادبیات مشهد :

امروز شماره اول از سال بیست و یکم یغمای عزیز بدست آمد با خوشحالی زاید الوصفی آنرا خواندم بسیار لذت بردم خداوند بر توفیقات جنابعالی و همکارانتان - به استثنای بنده حقیر که مطالبم در خور ذکر نیست - بیفزاید - در صفحه ۱۸ مجله یغما به دنباله مقالاتی رسیدم که استاد ارجمند جناب آقای دکتر مهدی دامغانی بارنج بسیار فراهم می کنند و با استقصاء کامل و مدارك روشن مأخذ ابیات عربی مرزبان نامه رامی نگارند و برای مزید فایده ترجمه اشعار عربی را هم بدان می افزایند که در هر حال و بهر صورت موجب کمال تشکر و سپاس است . بنده نیز بسهم خود از معظم له تشکر میکنم و به ایشان ارادت و سلام خود را تقدیم می نمایم و اما نکته ای که موجب این تذکار شد این است که : ایشان درباره این بیت عربی (در صفحه ۲۰۴ مرزبان نامه) :

بواقعة حرت من حزنها كما حارفي الحزن حاف وقع
که در مرزبان نامه مصحح علامه قزوینی به این صورت آمده است :

بواقعه حرت من حزنها كما حارفي الحزن عاف وقع

چنین می نویسند : «... دو کلمه آخر بیت چهارم همانطور که فوقاً بطور صحیح نوشته شده است (حاف وقع) است نه بدان صورتیکه در جمیع چاپهای مرزبان نامه بضبط (عاف وقع) آمده است...» و سپس برای اثبات نظر خود به بیان و شرح مطلب می پردازند که البته مفید و بجاست . بخصوص که با آوردن بیت دیگری از شاعری بنام (ابی المقدم) حق با ایشانست و اصطلاح (الحافی الوقع) مؤید آنست در این بیت . و سپس در ذیل بیت فارسی از منوچهری چنین می نگارند : و بنده بر بیان این مطلب جسارت نورزید مگر وقتی که عقیده خود را بر استاد بزرگوارش حضرت آقای عبدالحمید بدیع الزمانی کردستانی دامت افاضاته عرضه داشت و نظرا و مورد تصویب معظم له که در حال حاضر از افاضل اعلامی هستند که نظرشان در این قبیل مسائل و موارد حجیت قطعیه دارد قرار گرفت والله اعلم»

تصادف را مخلص این چند روز مشغول مرور کردن نظریات استاد علامه حضرت آقای سید محمد فرزانه سلمه الله تعالی - که ایشان را برین جانب منت و حق بسیار است - بود - و موارد مورد اعتراض حضرت استادی را با مرزبان نامه مطابقت می کرد -

مقالات استاد محترم آقای فرزانه در شماره های سال پنجم مجله یغما (سال ۱۳۳۱) تحت عنوان (نظری در حواشی مرزبان نامه) درج شده است . و فی الحقیقه ممتع و قابل استفاده است .

از جمله درباره همین شعر در صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹ مجله یغما (سال ۱۳۳۱) در باره

حاشیه مرحوم علامه قزوینی برین بیت استاد فرزانه چنین می‌نگارند: «... و بنظر من تمام این فصل از تحقیق در غیر محل واقع شده و موجب آن هم خطائی بوده است که بر قلم ناسخ‌یازبان راوی شعر جاری گردیده و لفظ «حاف» را که در اصل با حاء حطی بوده به «عاف» با عین مهمله تحریف کرده است و عبارت دیگر مصرع مزبور در اصل چنین بوده است: «كما حارفي الحزن حاف وقع» و معنی عبارت برین وجه بخودی خود واضح و با ارتباط سایر ابیات و مصاریع قطعه اوضح از آن است که محتاج بتأمل و تأویل یا ترجمه و تفسیر باشد» و سپس استاد فرزانه در حاشیه چنین می‌نویسند:

معنی اخیر قطعه فوق این است. «روزگار مرا بچنان واقعه‌ای دچار کرد که از حزن و واندوه آن حیران و بیچاره شدم مانند پیاده پاره‌پاره و فرسوده‌ای که در زمین سنگلاخ و امانده و حیران شده باشد» و جناس صوری و اشتقاق معنوی بین «حزن» و «حزن» و تناسب و مراعات النظیر بین دو وصف «حاف» و «وقع» و بالاخره حسن تشبیه ملحوظ در بیت، عبارت را بحد اعلای بلاغت بالا برده است و بالعکس بر طریقی که محشی علامه در تفسیر بیت پیش گرفته است نه فقط جمال فنی و بلاغتی در بیت مشهود نیست بلکه معنای صحیح و فصیحی هم از آن استفاده نمی‌شود و گناه این همه چنانکه در فوق ذکر شد کردن گیر ناسخین کم‌سواد است که با تحریف يك کلمه افاضل محققین را دچار این قبیل لغزشها می‌سازند.

به این ترتیب ملاحظه می‌فرمائید که حضرت استاد فرزانه در شانزده سال پیش بدون مراجعه به ماخذی و صرفاً بسائقه ذوق سلیم و طبع مستقیم و درایت و فراستی که خاص معظم له است و بیقین، اگر بی‌نظیر نباشد کم‌نظیر است اغلاط و مواردی را از کتب مهمه‌ای مانند مرزبان‌نامه - چهارمقاله - کلیله و دمنه - دریافته‌اند که در خور تحسین و تجلیل فراوان است. ضمن تشکر از جناب آقای دکتر مهدوی فاضل محترم که رنج تحقیق را بر خود هموار کرده و می‌کند استدعا دارم قبل از نقل بقیه ابیات عربی مرزبان‌نامه و حتی ابیاتی که قبلاً ترجمه و شرح فرموده‌اند بیاد داشته‌ای پرارزش جناب استاد فرزانه هم مراجعه فرمایند که فضل تقدم با ایشان است نه بادیگران - البته ایشان هم پس از مراجعه باینده ارادتمند هم عقیده خواهند شد. ازین جسارت معذرت می‌خواهم.

مجله یغما - استاد فرزانه در مطالعه و تصحیح متون عربی و فارسی امروزه در دنیا نظیر ندارد. تکرار می‌کنم که در دنیا بی‌مانند است. بدبختی این است که در این مملکت کسی قدر اورا نمی‌داند، توکل و تسلیم وزهد این بزرگوارچندان است که بیانش دشوار است. از این انسان مسلمان پرهیزکار با تقوی که تالی امامان و برگزیدگان است التماس دعا دارم.

سید محمد علی جمالی زاده - ژنو:

«در موقع تهیه مقاله از معجزات شعر» خبر نداشتم که داستان «ماهی و خرچنگ و قو» را دوست گرامی من آقای دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی هم بنظم فارسی در آورده بوده ازو در مجله «پیام نو» شماره ۳ (صفحه ۱۸۲) از سال اول و گویا در ماه مهر ۱۳۲۳ شمسی) بچاپ رسیده بوده است و همچنین اطلاع نداشتم که آقای عقیلی از روی ترجمه ح. دری) نیز همین داستان را باز با عنوان «قو، ماهی و خرچنگ» بنظم در آورده بوده‌اند و در يك جزوه ۴۲ صفحه‌ای که در سال ۱۳۲۳ شمسی بنام «افسانه‌ها» از کارهای شاعر فابل ساز روسی کریلوف در مشهد بچاپ رسیده است. در این رساله ۱۳ فابل از شاعر روسی ما (گاهی تنها با ترجمه نثری

و گاهی با نظم بعضی از آنها از گویندگان مختلف) درج شده است. از آقای مهدی آذر یزدی که این اطلاعات را لطفاً برای ارادتمند از طهران مرقوم داشته‌اند امتنان دارم.

مجله یغما: به نقل قول دانشمندان و اهل ادب مقاله از معجزات شعر از آثار ارجمند جمالزاده است شیرین است و مستدل است و مؤثر. با خواندن این مقاله خواننده این بیت مرحوم بهار را بخاطر می‌آورد:

شنیده‌ای که زیك بیت فتنه‌ای بنشست؟ شنیده‌ای که زیك بیت کینه‌ای برخاست؟ ده دوازده سال پیش جناب دکتر رعدی این قایل کریلف را بنظم درآورد، و این بنده حبیب یغمائی بت سخن گوی را، که هر دو بیچاپ رسیده. اشعار ریحان هم روان و ساده و لطیف و بجا بود که چاپ شود.

Когда в товарищах согласья нет,
На лад их дело не пойдет,
И выйдет из него не дело, только мука.

Однажды Лебедь, Рак да Щука
Везти с поклажей воз взяли;
И вместе трое все в него впряглись;
Из кожи лезут вон, а возу всё нет ходу!
Поклажа бы для них казалась и легка:

Да Лебедь рвется в облака,
Рак пятится назад, а Щука тянет в воду.
Кто виноват из них, кто прав, — судить не нам;
Да только воз и ныне там.

متن قایل کریلف به زبان روسی گراور شد ولی در هنگام چاپ غفلت شد که بجایش گذارده شود و اینک مشاهده می‌فرمایند. چند غلط مطبعی در مقاله جمالزاده پیدا شده که خوانندگان فاضل متوجه شده‌اند.

مهدی آذر یزدی هم که جمالزاده از وی سپاسگزاری فرموده شخصی است بسیار با ذوق و دانشمند، داستان‌هایی که برای کودکان نوشته همه خواندنی و خوش عبارت و آموزنده است و از همه کتاب‌هایی که برای اطفال نوشته‌اند بهتر است.

دو کتاب از وی اخیراً بدفتر مجله رسیده که انصافاً خوب تنظیم و ترتیب یافته. شرمساری در این است که تا کنون از معرفی این کتاب‌ها در مجله غفلت شده است. آذر یزدی شعر هم استادانه و لطیف می‌گوید و در تصحیح متون نیز چیره دست است و باری مردی است مغتنم.

ابوالقاسم طغرایغمائی دبیر دبیرستان هنر (خور)

موتور بی سیم قصبه خور مرکز بیابانك جندق خراب شده و ماه‌هاست که مردم آنجا از بی ارتباطی در رنج‌اند. این قطعه شیوا را طغرایغمائی در این مورد به آقای حیدری رئیس پست و تلگراف نائین فرستاده، اگر به‌صورت این قطعه هم باشد آقای حیدری باید در تعمیر و نصب موتور دستور و اهتمام جدی فرماید.

عرض اخلاص من پذیر نخست
گشته معیوب و کس نکرد درست
هیچکاری نمانده ناقص و سست
خاصه در تلگرافخانه و پست
رفع عیبش کنند چابك و چست
پیر و برنای خور، منعم و مست

حیدری ای خدایگان اجل
دستگاه مخابراتی خور
در زمان ریاست سرکار
امر تو نافذ است در نائین
باشد از حضرت تو استدعا
تا ترا بیشتر دعا گویند

بہتر از آن از او نباید جست
بوستان ادب نخواهد رست
الغرض نامہ را نباید شست

نظم طغرا اگر نباشد نغز
زانکہ در شوره زار گفته وی
چون بنام تو گفته زینت یافت

* * *

محمود پوررضا - پاریس:

... خوب است مقالات آقای دکتر باستانی راجع به دورہ پادشاهی صفویہ بہ رسم کتاب ہم چاپ شود

مجلہ یغما : نظر و امید این است ، و دیگر ادب دوستان و مورخین نیز ہمین درخواست را دارند . خداوند تعالی توفیق دہاد .

* * *

غلامرضا پیروزفر :

.... تقاضای مخلص آن است کہ در ہر شمارہ مطالبی پیرامون زندگی و آثار و افکار امام محمد غزالی درج فرمایند . بدیہی است در این مورد کیفیت مورد توجہ است نہ کمیت ...
مجلہ یغما : در احوال امام غزالی کتابها نوشتہ اند با این ہما اگر توفیقی بود بچشم .

* * *

احمد علی احتشامی - دبیر سفارت شاہنشاهی عمان :

ضمن مطالعہ شمارہ اسفندماہ ۴۶ گرامی مجلہ وزین یغما در قسمت نهم مقالہ القمر نشأت تحت عنوان دوازده سال در قاہرہ اشارہ بہ ازدواج حضرت سکینہ بانوی بزرگ و فاضلہ و ادیب صدر اسلام و پرورش یافتہ بزرگترین آزاد مرد جهان و شاہ شہیدان با مصعب بن زبیر فرمودہ و یادی نیز از نبرد مصعب با مختار ثقفی و غلبہ او و شکست از عبدالملک مروان نمودہ بودند . چون قیام مختار و نبرد با مصعب و شکست او موضوع قطعہ بسیار زیبائی در ادب فارسی است و این اثر منظوم دارای آن چنان معانی خاصی است کہ جنبہ آموزندگی آن زیبائی شعر را تحت الشعاع قرار دادہ سزاوار دانستم بحضور خوانندگان گرامی تقدیم دارم کہ تذکاری است صاحب نظران و خرد پژوهان را .

بازی روزگار

گفت بہ عبدالملک از روی پند
روی ہمین مسند و این جایگاہ
رفت چہ ہارفت کہ چشم مباد ؟
بود چو خورشید سری خون فشان
در بر مختار بروی سپر
دست کش او سر مختار شد
تا چہ کند با تو دگر روزگار
نہ خم این طاق سرازیر شد
این چہ طلسمی است کہ نتوان شکست

نادرہ پیری زعرب ہوشمند
زیر ہمین قہ و این بارگاہ
بودم و دیدم بر این زیاد
بر سپری چون سپر آسمان
بعد دو روزی سر آن خیرہ سر
بعد کہ مصعب سرو سردار شد
این سر مصعب بتقاضای کار
نہ فلک از گردش خود سیر شد
قید ہمانم کہ در این بند و بست

مجلہ یغما : از توجہ جناب احتشامی بہ مجلہ یغما و عنایت وی بہ خوانندگان امتنان دارد . این قطعہ از کیست ؟ از ہجری است ؟ از جامی است ؟

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

عقاید و رسوم عامه مردم خراسان

این کتاب نفیس به قطع وزیری در ۵۷۰ صفحه از سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران است به شماره ۳۳ که با کاغذ و چاپ بسیار عالی از کار در آمده است.

فولکلور Folklor یا فرهنگ و دانش توده خلق رشته استواری است از آداب و عقاید و رسوم ملی که از آغاز زندگانی بشری هم چنان امتداد می یابد ، و اگر اهمیتش از لوح ها و نوشته ها و تألیفات بیش نباشد قطعاً کم از آن ها نیست . از انواع رسم ها و ترانه ها و افسانه ها و ضرب المثل ها و معالجه ها و جشن ها و سوگواری ها و دعاها و نظایر آن تطور فرهنگی ملتی را می توان دریافت و این راهی است مستقیم در شناختن معارف اقوام و ملل . در موضوع فرهنگ عامه ملت ایران کتاب ها و رساله های انتشار یافته ، اما تا کنون کتابی جامع تر و شیرین تر و لطیف تر از این کتاب که خاص مردم خراسان است تألیف نشده . هر چند بسیاری از رسوم و آدابی که در این کتاب بیان شده در دیگر نقاط مملکت نیز با تغییرهایی اندک معمول بوده و هست ، اما شخصیتی ادب دوست چون آقای ابراهیم شکورزاده می باید که سال ها رنج تحقیق و تأمل را تحمل کند و از این نقطه بدان نقطه مسافرت فرماید ، و یادداشت هایی اصیل و ارجمند فراهم آورد ، و کتابی بدین مایه پرمغز و بامعنی به پیشگاه محققان جهان گذارد و این خود اهل ادب و ذوق دیگر نواحی مملکت را نوعی راهنمایی است .

به خوانندگان مجله یغما که همه از فضل و ادب برخوردار دارند توصیه می کنیم این کتاب نفیس را تهیه فرمایند ، چون از تألیفاتی است که خواندن مکرر آن لذت می بخشد و از هر بار مطالعه نکته ای نودرک می شود ، و ترکیبات و لغاتی که در پایان کتاب درج شده فوایدی می بخشد .

امید است در شماره آینده «افسانه شاه طهماسب» در مجله نقل شود که بر آن چه گفته شد شاهی عدل تلقی گردد .

از بنیاد فرهنگ ایران که در چاپ چنین آثاری اهتمام می فرماید باید امتنان داشت ، و هم چنین از دیگر دانشمندان که نام آنان در مقدمه کتاب یاد شده . چاپخانه محمدعلی علمی هم از سپاسگزاری بی بهره نیست ، خداوند تعالی به همگان توفیق خدمت دهد .

انتشارات دانشگاه تبریز

چند تألیف نفیس از استاد دکتر خیام پور

غالب انتشارات دانشگاه تبریز با ارزش است مخصوصاً کتاب هایی که استاد ادیب دکتر

خیام پور در انتشار آنها اهتمام فرموده و از آن جمله است:
حقیقه امان‌اللهی (شماره ۶) تألیف رونق‌کردستانی در آثار و احوال شاعران

سنندج .

تذکره روضة السلاطین (شماره ۲) از فخری هروی در قرن دهم.
سفینه‌المحمود (شماره ۷) تألیف محمود میرزا قاجار فرزند فتحعلی‌شاه در احوال
 و آثار شاعران آن دوره .

این تذکرها همه مستند است و مفید است و مطالعه و نگاهداری آن بر اهل ادب واجب است.

در تذکره **سفینه‌المحمود** احوال یغما را مطالعه کردم و چنان دریافتم که خلق و خوی ناسازگار و مناعت طبع بی‌جای این شاعر ارثی است که به فرزند زادگان نادانش (چون بنده) رسیده است. یغما را بدستگاه محمود میرزا می‌برند که ندیم و نوکر شاهزاده باشد. هم خودش چرچری کند و هم فرزندانش راه و رسم چاکری را فرا گیرند و در دستگاه شاهان و دولتیان به نوائی و به مقامی برسند (چنان که فرزندان شاعران معاصر یغما هنوز هم پس از یکی دو قرن از این مرده ریگ بهره‌ها می‌اندوزند) ، اما این شاعر آزاده منیع طبع درویش منش نادان... لکد بر بخت خود می‌زند و درویشی و بی‌نوائی را بر نوکری و بله بله قربان گفتن ترجیح می‌دهد و این میراث شوم را برای مایه گذارد: این است متن کتاب **سفینه‌المحمود** جلد اول ص ۲۶۴:

یغما - اسمش میرزا ابوالحسن، از جندق است. جوانی ستوده کردار و آدمی درست کار است، از کلفت بندگی گریزان است و از مشقت نوکری هراسان. وقتی چاووش باشی فاضل خان گروسی اصراری در نوکری او داشت که عمر گران بها را از پی این و آن ضایع نگرداند رضای آن فی‌الجمله در بندگی من قرار یافت [یعنی نوکری محمود میرزا] به‌مراه خود بحضورم آورد پوستین ریم قرینی در برداشت بدون گذراندن دست از آستین آن. خان چاووش باشی مراعت آدمیت نموده گفت اگر لباس تو سراسر ترک ادب است ولیک آستین را پوشیده‌یی تا گل بروی آفتاب گردد. بحضورم آمد جزو مدیحی در کف داشت خواند و به‌مراه چاووش باشی بیرون شد. بزودی از نوکری استغفار تازه کرده و ببانگ بلند می‌گفت که بنده فرمان خود هستم که پوستین ایمان برکنم نه مطیع دیگران می‌شوم که آستین پوستین در پوشم

گذشته از این حالات تا بخواهی سنجیده و صاحب کمال است نظماً و نثراً در خط شکسته نیز با بهره ...

توفیق جناب دکتر خیام‌پور را در انتشار آثاری بدین پایه اصیل و ارجمند و مفید از خداوند تعالی مسئلت دارد.

فرهنگ لغات ادبی

دیگر از انتشارات دانشکده ادبیات تبریز فرهنگ لغات ادبی است در دو جلد (شماره ۶) تألیف استاد دکتر ادیب طوسی که از آثار مفید و ارجمند است و مطالعه آن بر اهل ادب و فرهنگ لازم.

افسانه و افسون

نگارش : م . دیده‌ور - از انتشارات جوانه

در ۵۲۰ صفحه - بها ۱۵ تومان

« افسانه و افسون » داستانی است جذاب و گیرنده چنان که تصور می‌رود بهترین و شیرین‌ترین « رمان » هائی باشد که در این عصر نوشته شده است .
خواننده وقتی بخواندن کتاب آغاز کند تا پایان نرساند آن را از دست نخواهد نهاد زیرا هم خاطر را جلب می‌کند ، و هم انشائی روان و درست و ادیبانه دارد ، و هم جای جای نکاتی عبرت‌انگیز و پندآموز را متضمن است ، و هم موضوع آن حوادث عصری است که در آن هستیم .
خواندن این کتاب بر همگان مخصوصاً بر بانوان بسیار لازم است و گرچه آنان را برخلاف نویسندۀ استاد برانگیزاند .

انتی گون

از انتشارات مؤسسه جوانه (طهران - بها پنج تومان)

بانو دکتر اقدس یغمائی در فرانسه تحصیل کرده تحصیلاتی عمیق و ممتد . این خانم دانشمند استاد دانشکده ادبیات مشهد است و گل سرسبد دودمان یغما .
از دکتر اقدس یغمائی تا کنون مقالات و کتاب هائی ترجمه شده و به چاپ رسیده که گواهی واضح بر ذوق و استعداد نویسندگی او است . انتی گون Antigon از Jean Anouilh شاعر معاصر فرانسوی تأثیری است بسیار جالب و آموزنده که اخیراً چاپ و منتشر شده است .
توفیق این بانوی ادیب و دانشمند را از خداوند تعالی خواستاریم .

سالنامه کشور ایران

بیست و سه سال است که سالنامه کشور ایران بکوشش و اهتمام مداوم جناب محمدرضا میرزا زمانی با قطعی مناسب و مندرجاتی مفید منتشر می‌شود .
دوره این سالنامه ها تاریخی از اوضاع کشور است و نیز متضمن مطالب مفید دیگر .
ظاهراً مبحث ادبی این مجموعه با نظر آقای طاهری شهاب رئیس انجمن ادبی ساری تهیه و تنظیم می‌شود . بر وزیران و نمایندگان و گردانندگان دستگاه های اداری ایران تهیه این سالنامه فرض است که تصویر و سمت آنان (بی این که به حقوق و درآمدشان اشاره شود) به بهترین وجه نموده شده است . همت آقای زمانی در خور تحسین است .

توضیح

مقاله مربوط به مجموعه اسناد فرخ خان امین الدوله که در شماره گذشته درج شد بقلم نویسندۀ نامدار حسین سعادت نوری است که نامشان در ذیل مقاله گذاشته نشده و این غفلت موجب شرمندگی شده است .

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۷ و ۴۸

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم ج ۱ و ۲ از چند
خاورشناس ترجمه کریم کشاورز

۴۹

جامعه شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا
از احمد اشرف

۵۰

وضع و شرایط روح علمی از ژان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۵۱

روش تحقیق در علوم اجتماعی چاپ دوم
از دکتر مهندسی

۵۳

سینما و جوانان از ج. ام. ال. پترز
ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

۵۴

نظری به جغرافیای جمعیت
ترجمه و تألیف دکتر مهدی امامی
بزودی منتشر میشود

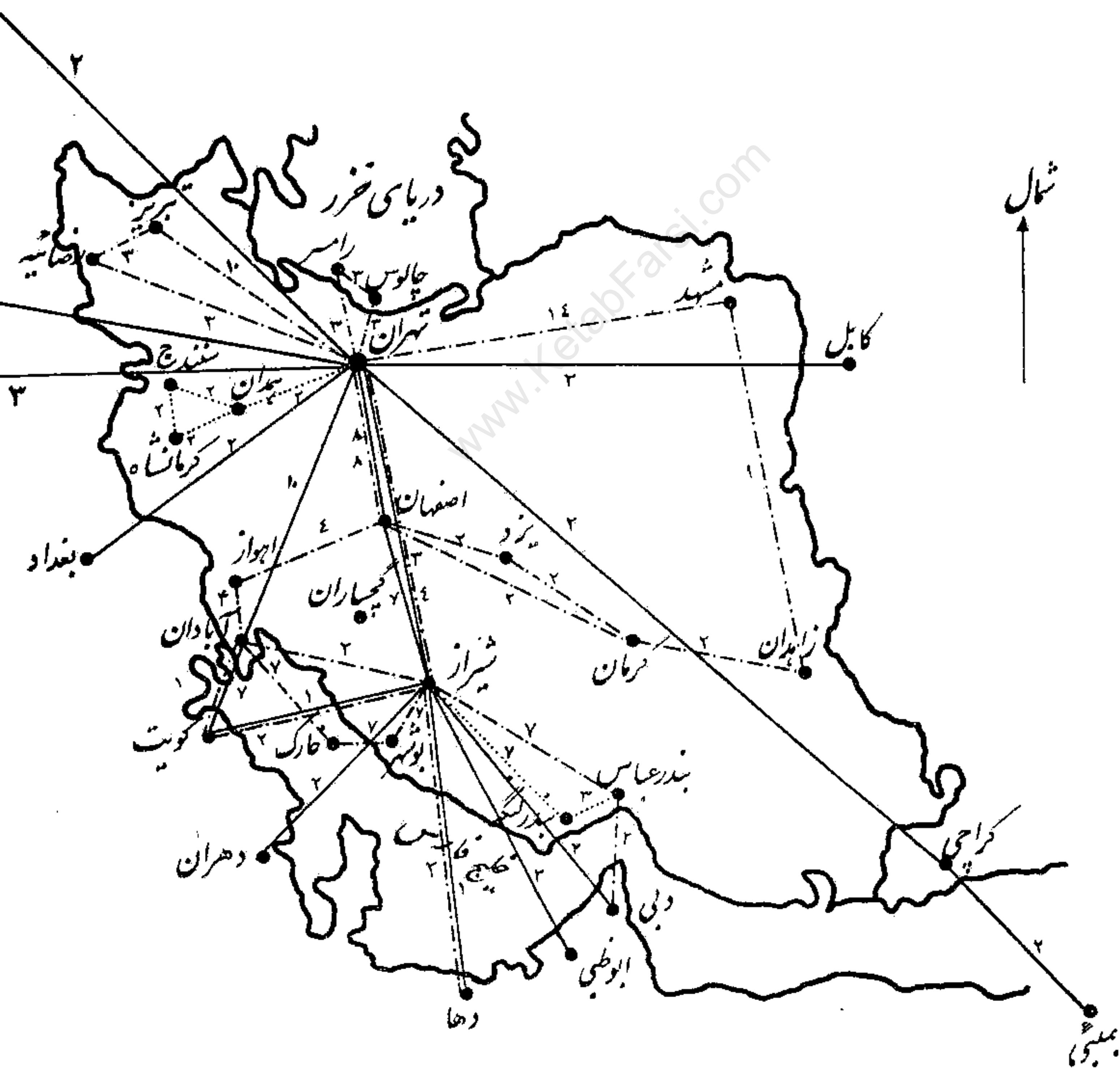
انسان گرسنه چاپ دوم ترجمه منیر جزنی (مهران)
دنیای سال ۲۰۰۰

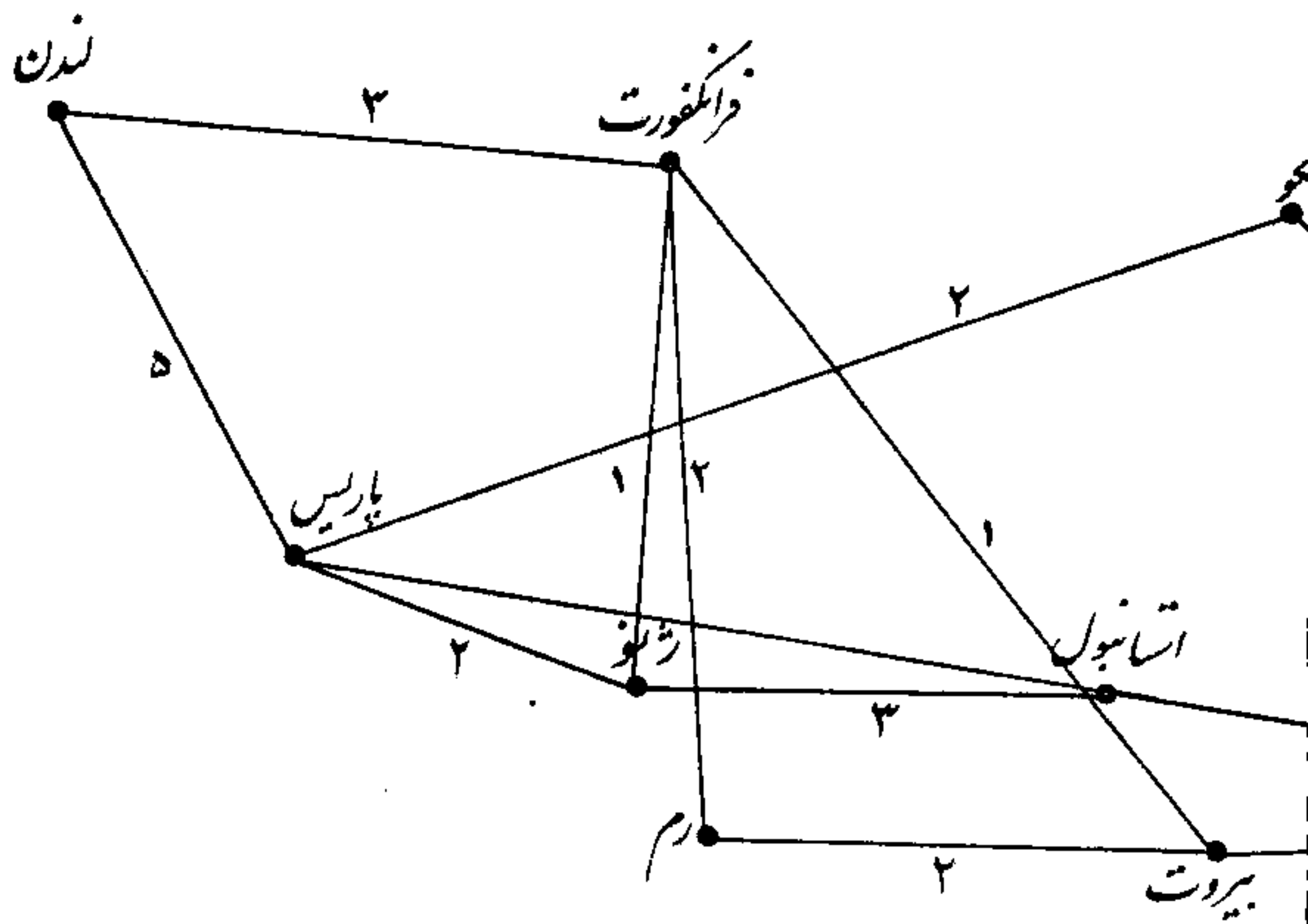
چند مقاله راجع بدورنگری ترجمه دکتر جهاننگلو
مرکز فروش: فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها

شبکه پروازهای هواپیمائی ملی ایران

برنامه تابستانی

۱۳۴۷





شخصیات

_____	جست
-----	دی‌سی - ۶
.....	دی‌سی - ۳



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

حریق - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگل‌دیوان : خیابان سوم اسفند شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	لطف‌الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹



به هر کجا می‌خواهید سفر کنید اما یخ‌دان و ترموس کلمن را فراموش نکنید یخ‌دان و ترموس کلمن بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخ‌دان های قلبی

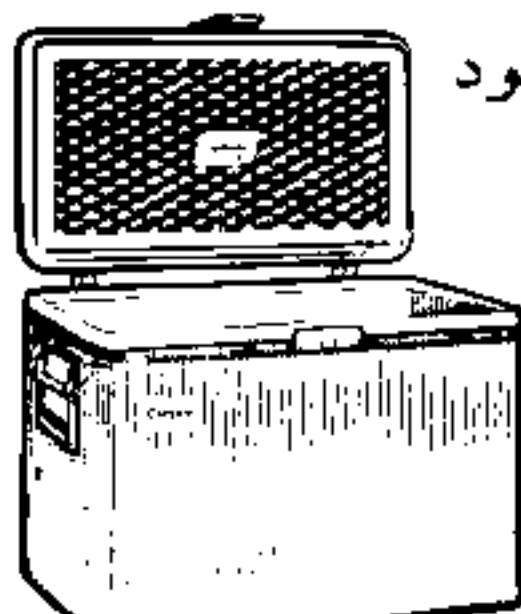
- ★ جدار یخ‌دان و ترموس های قلبی دارای یک لایه عایق کاذب است که نمی‌تواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند
- ★ پلاستیک داخلی یخ‌دان و ترموس های قلبی بو می‌گیرد و غذایه و آب داخل آن را به بو می‌کند و پس از مدتی کوتاه بوسته بوسته می‌شود.
- ★ یخ‌دان و ترموس های قلبی خیلی زود می‌شکنند شیر آن چکه می‌کند و روکش خارجی آن‌ها بی دوام است زود ترک می‌خورد.
- ★ ترموس های شیشه ای باد می‌شکنند و تولید خطر می‌نمایند.

مشخصات

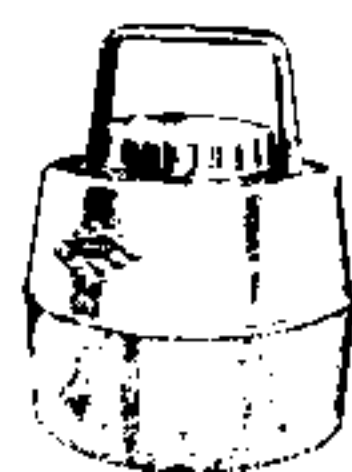
ترموس و یخ‌دان کلمن آمریکا و کانادا

- ★ جدار فلزی یخ‌دان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای یک طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری می‌کند.
- ★ پلاستیک داخلی یخ‌دان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر به فردی است که بو نمی‌گیرد رنگ نمی‌زند ترک نمی‌خورد و تمام زوایای آن قابل تمیز کردن است.
- ★ یخ‌دان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا ذره شکند شیر آن چکه نمی‌کند بسیار ظریف و زیبا است دسته های آن آب گرم داده شده است روکش خارجی فلزی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس ترموپلاست است.
- ★ شکن است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman



ایرانول البرز
H.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپرشارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپرشارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپرشارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی